

طنز در نثر:

به نظر من کمدی، چه در شعر و چه در نثر و چه در هنر نمایش، به سه دسته اصلی تقسیم

می شود: طنز، هزل و هجو. هر یک از این سه، زیرمجموعه‌هایی دارد:

- زیرمجموعه‌های طنز عبارتند از:

لطیفه، ظریفه، مطایبه، بذله، شوخی، تعریض و تجاهل العارف سقراطی، نقیضه‌گویی طنز یا به

عبارت کوتاه‌تر: نقیضه طنز.

زیرمجموعه‌های هزل عبارتند از:

ذم شبیه به مدح، مدح شبیه به ذم، مزاح، ضحک، سخریه، تهکم، اشتلم، تسخر زدن، ریشخند،

طعنه، کنایه، بیغاره یا سرزنش، استهزاء و نقیضه هزل.

زیرمجموعه‌های هجو عبارتند از:

ژاژ، فحش، دشنام، سقط، تقبیح، بیهوده‌گویی، ذم، بدگویی، بدزبانی، بددهانی، ترهات و

خزعبلات، سبکساری، فضولی، قذف، چرند و پرند، لاغ، گستاخی، لودگی، لعن و طعن، هرزه

لافی، هرزه درایی، استهجان و نقیضه هجو.

حال به سراغ تعاریف طنز و هزل و هجو می پردازیم:

۱- هزل (facetiae) آن است که به لفظ نه معنای حقیقی و نه معنای مجازی آن را اراده کنند و

آن ضد جد است و در فن بدیع از محسنات معنوی است و آن در حقیقت جدی است که

مطلب در آن، بر سبیل شوخی و مطایبه ذکر شود و این البته ظاهر امر باشد و غرض از آن، امر

درستی باشد. مانند اینکه شاعر گوید :

اذا ما تمیمی اُتاکَ مفاخرأً
فقل عُد عن ذاک کیف اکلکَ لِلضَّبِ

(تهانوی، کشف اصطلاحات الفنون، ج ۲، ص ۵۳۲)

تمیمی چو آید به پیشت دوان کند نازش و فخر چون مهتران؛

بگوش رها کن تو این ادعا وزغ را چگونه خوری مهترا؟

۲- هجو (satire) عبارت از این است که : معایب کسی یا گروهی یا چیزی را به نظم یا نثر

بیان کنند و این نوع گاه با دشنام و سخنان تند نیز همراه باشد. در ادب پارسی و تازی و همین

طور غربی، هجو و طنز غالباً در کنار هم بودند. مانند موش و گربه عبید زاکانی و سفرهای گالیور سویفت .

۳- طنز (Irony) عبارت از این است که : زشتیها یا کمبودهای کسی یا گروهی یا اجتماعی را

برشمارند و فرق آن با هجو در این است که صراحت تعبیرات هجو در آن نیست و اغلب به

طور غیرمستقیم و به تعریض، عیوب کاری یا کسی یا گروهی را بازگو می کند. مانند این ابیات

از نظامی (گنجینه، سط، وحید، ۱۳۱۷ هجری شمسی).

دو بیوه به هم گفتگو ساختند سخن را به طعنه درانداختند

یکی گفت : کز زشتی روی تو نگردد کسی در جهان شوی تو

دگر گفت : نیکو سخن رانده ای تو در خانه از نیکویی مانده ای...

به این تعریف‌ها چند اشکال وارد است :

- هزل، اگر نه به معنای حقیقی و نه به معنای مجازی لفظ باشد، پس چیست؟ آیا به معنای

تضمنی یا التزامی یا خارج لازم آن است؟

- به علاوه، فرق هزل با طنز (با توجه به تعریفی که از طنز به دست داده شده) چیست؟

در این تعاریف، طنز، همان هجو دانسته شده. با این فرق که صراحتِ هجو را ندارد یعنی در

آن زشتی‌ها را پوشیده‌تر از هجو، بیان می‌کنند.

در مثالی که برای هزل ذکر شده، می‌گویند :

اگر تمیمی به قبیله یا اجداد خود تفاخر کند، به او بگو این سخن را کنار بگذار و نخست

معلوم کن که سوسمار را چگونه می‌خوری؟ یعنی تمیمی سوسمارخور را چه رسد به تفاخر.

بنابر این در اینجا تمیمی به طور پوشیده، هجو شده است، نه هزل، پس باید طنز نامیده می‌شد،

زیرا، این درست برابر با تعریف داده شده برای طنز است.

- مثالی هم که برای طنز آمده، می‌توانست مثالی برای هزل باشد. زیرا در آن زنی بی شوی در

پاسخ زن دیگری که او را زشت‌رو خوانده و او نیز بی شوی مانده، به طعنه می‌گوید: تو راست

می‌گویی، چرا که تو از زیبایی در خانه مانده‌ای!

یعنی در اینجا نیز هجوی کتابی به کار رفته است که باز درست برابر است با تعریفی که از

هزل به دست داده‌اند. یعنی چیزی گفته‌اند و چیزی دیگر اراده کرده اند .

بنابر این تعریفاتی که از طنز و هزل و هجو به دست داده شده، استحسانی است و دقیق

نیست. به ویژه اگر آنها را نه با تعابیر و معانی قدیمی آنها در فرهنگها و کتب بدیعی گذشتگان،

بلکه با آنچه از معانی و تعاریف امروزی طنز و هزل و هجو در اذهان خود داریم، بسنجیم .

ما گمان می‌کنیم که اگر قرار بر استحسان باشد، پیشنهاد ما، بهتر است، زیرا :

- اولاً : برای تمام الفاظ مربوط به حوزه کمدی، عموماً، سه مجموعه با سه سرشاخه اصلی،

پیشنهاد شده که به ترتیب عبارتند از : طنز، هزل و هجو .

- ثانیاً : مرز معنایی هر یک را با درجه زیبایی و لطافت لفظی و معنوی هر یک و نیز بهره‌وران

و مخاطبان آن، بدین گونه تعیین کرده‌ایم که :

● طنز، قلقلک ارواح فرهیخته و فرزانه است .

● هزل، برای بهره‌وران و مخاطبان معمول و متوسط .

و سرانجام، هجو، شلاق است و نیشگون و تنها پوست کلفت‌ها از آن بهره‌ور می‌شوند و

مخاطب‌آند .

تمام الفاظی هم که در حوزه کمدی به طور عام، پیش رو داریم مانند : مطایبه، تهکم، لاغ،

سخره، دعابه و... هر یک در زیرمجموعه یکی از آن سه (= طنز، هزل و هجو) قرار می‌گیرند .

اینک اگر با این سه کلید اصلی، آثار برجای مانده از طنزآن و هزلآن و هجاگویان را بسنجیم، به دقت می‌توانیم دریابیم که کدام شاعر فقط طنزپرداز بوده است و کدام فقط هزل و کدام تنها هجاگو و کدام یک به هر سه حوزه سر زده است .

مثلاً در خواهیم یافت که شاعری به بزرگی و قداست سنائی، در برخی از آثاری که پیش از توبه و رویکرد عرفان آفریده است، هیچ فرقی با سوزنی سمرقندی ندارد و اینگونه اشعار وی، در دسته هجو قرار می‌گیرد و بهره‌مندی آن، مثل بسیاری از اشعار میرزا حبیب اصفهانی (در دو مثنوی مربوط به آلت تناسلی مرد و آلت تناسلی زن) و شهاب ترشیزی و یغمای جندقی و صادق ملارجب و خاکشیر اصفهانی و قآنی شیرازی و... تنها به آدمهایی با ارواح پایین و غیرمتعالی می‌رسد و فرزندگان جامعه فقط ممکن است از استواری و زیبایی صورت و فصاحت و ایجاز الفاظ آن آثار، بهره‌ور شوند. چنان که عبدالقاهر جرجانی هم در این باب می‌آورد که :

دانشمندان برای غریب قرآن و اعراب آن به ابیاتی از شعرا استشهاد کرده‌اند که در آن فحش و افعال قبیح ذکر شده است و کسی آنان را بر این کار، سرزنش نکرده است...

البته می‌پذیریم که کسانی از گفتن و نوشتن الفاظ زشت ابایی نداشته‌اند. استاد علی اصغر فقیهی می‌نویسند :

آنطور که از شعر و نثر آن زمان‌ها معلوم می‌شود، به کار بردن الفاظ زشت و ذکر مطالبی دور از ادب، معمول بوده است و از آوردن آنگونه الفاظ در شعر و نثر و بیشتر در شعر، ابایی

نداشته‌اند. حتی عمروبن بحر جاحظ از معروفترین نویسندگان قرن سوم از این امر دفاع کرده و گفته است: پاره‌ای از کسانی که اظهار عبادت و اعراض از دنیا می‌کنند، چون الفاظی از این قبیل (چند لفظ رکیک را ذکر کرده) را شنوند، پریشان حال می‌گردند و خود را به هم می‌کشند.

جاحظ سپس دلیل‌هایی بر مجاز بودن آن الفاظ با استناد به سیره صحابه و تابعین اقامه می‌کند. مستندات جاحظ به هیچ وجه قابل قبول نیست، بلکه در کتاب و سنت خلاف آن ثابت می‌شود. حقیقت این است که رعایت عفت زبان و قلم در میان همه اقوام محترم شمرده شده و جزء ادب و فرهنگ همه ملل متمدن به حساب آمده است...

همچنین یادآور می‌شویم که:

۱- چنانکه پیشتر هم به اشاره گفتیم، ممکن است برخی از زیرمجموعه‌ها در هر سه مجموعه تکرار شود. مثلاً نقیضه یا parody، هم می‌تواند در زیرمجموعه طنز باشد (= نقیضه طنز) و هم هزل (= نقیضه هزل) و هم هجو (= نقیضه هجو)، به ترتیب مانند نقیضه‌های طنز بسحق اطعمه، نقیضه‌های هزل خارستان قاسمی کرمانی و نقیضه‌های هجو پریشان قآنی.

۲- ممکن است چنانچه اشاره کردیم، در آثار یک شاعر، از هر سه گونه طنز و هزل و هجو یافته شود، مثل عبید زاکانی.

عبید، در این قطعه که از اخلاق‌الاشراف او نقل خواهیم کرد، تنها طنزپرداز است:

لولیی با پسر خود ماجرا می کرد که تو هیچ کاری نمی کنی و عمر در بطالت بسر می بری، چند با تو بگویم که معلق زدن بیاموز و سگ از چنبر جهاندیدن و رسن بازی یاد گیر تا از عمر خود برخوردار شوی. اگر از من نمی شنوی به خدا تو را در مدرسه اندازم تا آن علم مرده ریگ ایشان بیاموزی و دانشمند شوی و تا زنده باشی در مذلت و ادبار و فلاکت بمانی و یک جو از هیچ جا به حاصل نتوانی کرد ...

و یا در همین کتاب می نویسد :

از قزوینی پرسیدند : امیرالمؤمنین علی (ع) را می شناسی؟ گفت : شناسم. گفتند: چندم خلیفه بود؟ گفت : من خلیفه ندانم، آن است که حسین (ع) را در دشت کربلا شهید کرده است ...!

ولی همو هزال است؛ وقتی که در همین رساله دلگشا می نویسد :

زنی نزد قاضی رفت و گفت : شوهرم مرا در جایگاه تنگ نهاده است و من از آن دلتنگم.

قاضی گفت: سخت نیکو کرده است. جایگاه زنان هر چه تنگ تر بهتر ...!

و سرانجام وقتی در کلیات از همین عبید، امثال ابیات زیر را می خوانیم، او هجوپرداز است :

تہمتن چو بگشاد شلوار بند به زانو درآمد یل ارجمند

و اهاجی او چنان است که از شدت رکیک بودن، نمی توان تمام آن را ذکر کرد .

آنچه گفتیم تنها محدود به شعرای متقدم نیست. شاعرانی هم بوده اند از معاصرین که در هر سه

حوزه با توانایی سخن بر جای نهاده اند، مثلاً ملک الشعراء بهار در این قطعه طنزپرداز است :

دیدم به بصره دخترکی اعجمی نسب

روشن نموده شهر به نور جمال خویش

می خواند درس قرآن در پیش شیخ شهر

وز شیخ دل ربوده به غنج و دلال خویش

می داد شیخ درس « ضلال مبین » بدو

و آهنگ « ضاد » رفته به اوج کمال خویش

دختر نداشت طاق گفتار حرف « ضاد »

با آن دهان کوچک غنچه مثال خویش

می داد شیخ را به « دلال مبین » جواب

وان شیخ می نمود مکرر مقال خویش

گفتم به شیخ : راه ضلال اینقدر مپوی

کاین شوخ منصرف نشود از خیال خویش

بهتر همان بود که بماند هر دوان

او در « دلال » خویش و تو اندر « ضلال » خویش

اما در دو نمونه زیر که دو رباعی منسوب به اوست، او هزّال و هجاگو است :

می گویند آب رود شور قم را که از محلات به قم می آید، محلاتیان در زمان نخست وزیری

صدرالاشراف به پشت گرمی او، بر مردم قم بسته بودند. تحصن و شکوای قمی ها به جایی

نرسید، تا به صرافت افتادند از بهار بخواهند که آب را به زور هجا بکشاید و او گفت :

این صدر ز اشراف پدر سوخته است آب دگران به رویشان دوخته است
دزدیدن آب را ز مجرای حرام این بی پدر از مادرش آموخته است

نسبت کمدی با حقیقت یا واقعیت

گفتیم هر اثر خنده‌انگیز یا کمیک یا فروحقیقی و یا فروواقعی را به سه دسته اصلی طنز، هزل و هجو تقسیم و برای هر یک زیرمجموعه‌هایی پیشنهاد می‌توان کرد:

اساس آن پیشنهاد و تقسیم، دو محور و معیار دارد، یکی در مبدأ و مرتبط با فاصله آن نسبت به حقیقت و یا واقعیت.

و دیگری در انتها و نتیجه و در قیاس و مرتبط با هنجارهای اخلاقی پذیرفته شده در هر جامعه. از همین جاست که یک مطایبه یا شوخی، یا لطیفه، مثلاً در زبان انگلیسی برای مردم انگلیس خنده‌انگیز است ولی همان در کشور ما و یا حتی در کشور انگلیسی زبان دیگر، ممکن است مطلقاً بانمک و خنده‌انگیز نباشد.

در مورد محور و معیار اول، برخی، به جای فاصله‌ای که مابین اثر یا اندیشه کمیک یا حقیقت یا واقعیت پیشنهاد کرده‌ایم؛ زاویه نگرش، را پیشنهاد کرده‌اند؛ یکی از پژوهندگان مسائل نظری طنز می‌نویسد:

ظاهراً ابوعلی حسن بن هشتم بصری (۳۴۵-۴۳۰ هـ ق) ریاضی‌دان و منجم و طبیب؛ اولین کسی است که اتاق تاریک را به کار برده است. معروفترین اثر وی، کتابی ست در علم مناظر و مرایا که در قرون وسطی به لاتین نیز ترجمه شد و شاید لئوناردو داوینچی، از جمله کسانی بود

که این کتاب بر آنها تأثیر گذاشت... لئوناردو بعدها توانست کشف کند که تصویری که از شیء بر شبکیه می‌افتد، مانند تصویری که در اتاق تاریک به وجود می‌آید نسبت به شیء معکوس است. اما تصویر ذهنی، برخلاف تصویری که بر شبکیه می‌افتد، مستقیم است. لئوناردو داوینچی در یادداشت‌هایش با وحشتی طنزآلود نوشت :

حقیقت اینست که انسان با سر راه می‌رود، نه با پا ...!

اما اگر همه ما، تاریکخانه‌ای در چشم داریم، چرا همه جهان را واژگون نمی‌بینیم؟ ... لئوناردو معتقد بود که حتی جهت نگارش، (از چپ به راست یا برعکس) نیز، بر درک ما از جهان، تأثیر می‌گذارد. از این رو، با معکوس‌نویسی، می‌خواست بر این تأثیر، غلبه کند و شاید هم بر مرگ

چیره شود. مگر مرگ همان نقطه‌ای نیست که بر پایان جهان می‌گذاریم؟!

هر کس اتاق تاریکی در چشم (و بالطبع در مغز) دارد : تصویر معکوسی از جهان هنرمند، تصویر معکوس (تصویر حقیقی) جهان را در اختیار ما می‌گذارد .

این تصویر، شکل‌های مختلفی دارد که یکی از آنها مطایبه (Humour) است. در آن ساخت، انسان می‌تواند از خود بیرون آید و خود را ببیند که دارد از خیابانی می‌گذرد : نمای بیرونی از خود... در دنیای دلکش مطایبه انسانها را می‌بینیم که با سر راه می‌روند. مطایبه دیدن جهان با چشم قورباغه است ...

اگر لحظه‌ای از چشم قورباغه بنگریم، همه چیز را از پایین به بالا می‌بینیم. همه تغییر شکل می‌یابند...

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید، فرضیه اتاق تاریک؛ همان زاویه نگرش است. بنده تغییر شکل یافتن را در این فرضیه برای مطایبه و یا هر پدیده خنده‌انگیز، باور ندارم. فرضیه اتاق تاریک این است که شکل حقیقی همه پدیدارها در جهان همان شکل باژگونه است و در اطاق تاریک همه چیز شکل حقیقی خود را دارند پس در واقع آنچه ما اکنون می‌بینیم عکس شکل واقعی جهان است! و آنچه واقعی نیست، همین جهانی ست که ما می‌بینیم!

در این فرضیه، هرگونه طنز و هرگونه مطایبه؛ نقیض حقیقت یا نقیض واقعیت فرض می‌شود. در حالی که در پیشنهاد این جانب؛ فاصله هر پدیده خنده‌انگیز با حقیقت یا واقعیت است که خنده و حتی میزان و مقدار آن را تعیین می‌کند نه تباین و تقابل آن.

هدف " طنز " اصلاح فساد است

شاعر یا نویسنده طنز پرداز با به مسخره گرفتن اشخاص یا آداب و رسوم و مسائل موجود در جامعه از آنها انتقاد و بدین طریق آنها را محکوم می‌کند، با این هدف که ناهنجارهای اخلاقی و نابسامانی های جامعه اصلاح شود. گفته اند که طنز نویس همانند پزشک روح است که وظیفه اش از بین بردن عوامل ریشه ای بیماری های مهم از قبیل دورویی، غرور و حرص و آزاست. دکتر ساموئل جانسن ادیب انگلیسی در لغت نامه خود طنز را شعری تعریف می‌کند که در آن فساد و حماقت مورد انتقاد قرار می‌گیرد و جان درآیدن، منتقد و شاعر انگلیسی، هدف از طنز را اصلاح فساد می‌داند.

معروف ترین توصیفی که از طنز شده است از جوناتان سویفت نویسنده طنز پرداز انگلیسی است . به عقیده او طنز آئینه ای است که در آن هر کس هر چهره ای را در آن کشف می کند ، مگر چهره خودش را با این همه از نظر او نیز قصد طنز بدخواهی و کینه توزی نیست . بلکه او نیز طنز را درمان بخش و شفا دهنده عیب ها و دردهای جامعه می داند همچنین طنز را زاده غریزه اعتراض دانسته اند ، منتهی اعتراضی که تعالی یافته و تهذیب شده و شکلی هنری به خود گرفته است .

به طور کلی به کار بردن طنز در ادبیات همه زبان ها و همه ملت ها از قدیم ترین ایام معمول بوده است . کلمه SATIRE انگلیسی که در اصل به معنی ظرفی پر از میوه های مختلف است ، معادل کلمه طنز در زبان فارسی است و طنز نویسی در ادبیات غربی با شاعران یونانی آرکیلو کوس و هیپو تاکس شروع می شود . اریستوفان ، شاعر یونانی و جوونال و هوراس ، شاعران طنز پرداز رومی ، نمایندگان مشخص طنز در ادبیات کلاسیک هستند .

در آثار بازمانده از قرون وسطی نیز به نوشته های طنز آمیز بر می خوریم در فرانسه در قرن هفدهم ، موئیر در کمدی های طنز آمیز خود و کمی بعد از او ، ولتر و بوالورد در آثار متعدد خود به این شیوه رو کرده اند. در انگلستان ، اواخر قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم دوره طلایی طنز محسوب می شود . در این دوره شعر ، نمایشنامه ، مقاله و نقد همه روشی طنز آمیز گرفتند . در اوایل قرن هجدهم ، دو طنزنویس بزرگ در ادبیات انگلیسی ظهور کردند :

سویفت در نثر و یویدر شعر . درآیدن ، جوزف ادیسون و هنی فیلیدینگ نیز از طنز نویسان معروف این دوران بودند .

به طور کلی در ادبیات غرب، از قرن نوزدهم به بعد ، نثر بیش از شعر به عنوان وسیله ای برای نوشتن طنز به کار رفت و رمان و نمایشنامه ، به خصوص بیش از انواع دیگر ادبی برای عرضه مضمون های طنز آمیز به کار گرفته شد . مارک نوین آمریکایی و تاکری انگلیسی از جمله نویسندگان معروف در این زمینه اند . دو رمان معروف جورج اورول ، نویسنده معروف انگلیسی به نام قلعه حیوانات (۱۹۸۴) و نیز رمان دنیای قشنگ تو ، اثر الدوس هاکسلی ، نویسنده انگلیسی ، آثاری طنز آمیز هستند .

در ادبیات غرب برای طنز از دیدگاه های مختلف ، انواع قائل شده اند . از جمله آن را بر حسب شیوه های متفاوت دو تن از مشخص ترین چهره های طنز نویس کلاسیک یعنی هوراس و جوونال تقسیم کرده اند. هوراس طنزی است ملایم ، مودبانه و تا حدی زیادی اغماض گر خنده ای که از این نوع طنز ناشی می شود بیشتر از سر دلسوزی است تا تحقیر و تمسخر ؛ اما طنز منسوب به جوونال ، گزنده ، تلخ و عصبی است و با تحقیر و تمسخر و تنفر و بدبینی ، موضوع خود را مورد حمله قرار می دهد که از میان نویسندگان انگلیسی ، آدیسون به پیروی از شیوه هوراس و سویفت به دنباله روی از جوونال معروفند .

از آنجا که شاعران و نویسندگان گذشته ایران ، کمتر دید اجتماعی و انتقادی نسبت به مسائل جامعه داشته اند ، حجم ادبیات طنز آمیز ، به نسبت آثار متعدد و فراوان ادبیات فارسی بسیار

کم است و توجه شاعران فارسی زبان به هجو و عزل بیشتر معطوف بوده است تا به طنز عمیق و انتقاد از اجتماع با این همه گاه به گاه در میان آثار شاعران و نویسندگان به قطعاتی بر می خوریم که رنگ طنز دارند و این نوع آثار هر چه از دوران اولیه شعر فارسی دور تر می شویم ، بیشتر می شوند. بسیاری از رباعیات خیام نیشابوری حاوی طنزی تلخ و گزنده است که دیدگاه فلسفی و طرز نگرش او را نسبت به کل جهان آفرینش نشان می دهد. در آثار شاعران متصوف اغلب به قطعاتی طنز آمیز بر می خوریم ؛ زیرا این گروه از شاعران دیدگاهی وسیع تر و عمیقتر از دیگر شاعران داشته اند. طنز حافظ نیز فلسفی است؛ اما در بیشتر موارد متوجه مفاسد جامعه زمان او است .

وی با بیان اینکه عبید زادکانی ، بزرگ ترین طنز نویس ادبیات فارسی در دوران گذشته است، گفت : عبید زادکانی ، نثر و شعر خود را وسیله حمله به عرف ، عادات ، معایب و مفاسد طبقه های مشخصی از اجتماع قرار داد. طنز او اغلب آمیخته به هزلی تند و زننده است . رساله دلگشا ، صد پند و منظومه موش و گربه ، نمونه هایی از آثار او در این زمینه هستند .

در اواخر دوران قاجاریه (۱۱۹۳-۱۳۴۴) مبارزه مشروطه خواهان ، باعث توجه شاعران و نویسندگان به مسائل اجتماعی و سیاسی و موجد فکر انتقاد اجتماعی و سیاسی در آنان شد و طنز به عنوان وسیله ای موثر در روشنگری طبقات محروم اجتماع مورد توجه قرار گرفت . در حقیقت می توان گفت که این دوره ، عصر شکوفایی طنز در ادبیات فارسی است و نقطه

شروعی است برای رشته ای از ادبیات که تا دوران معاصر، در شعر و نثر فارسی ادامه یافته است .

طنز نویسی در دوران مشروطیت هم در زمینه شعر و هم در زمینه نثر شروع شد و پیشگامان و چهره های مشخص این شیوه علی اکبر دهخدا و سید اشرف گیلانی معروف به نسیم شمال ، مدیر روزنامه نسیم شمال بودند . دهخدا به خصوص در نثر و سید اشرف در شعر طنز آمیز ، مهارت و استادی داشتند و هر دو با به کار بردن زبان محاوره در شعر و نثر خود ، ، بیشترین تاثیر را در جامعه آن روز به جا گذاشتند. در دوران متاخر ، ایرج میرزا ، شاعر طنز پردازی است که لبه تیز حمله خود را متوجه ریا کاری ها و تعصب های اجتماع زمان خود کرده است . از جمله شاعران طنز پرداز معاصر ، محمد علی افراشته را می توان نام برد که آثارش جنبه انتقادی اجتماعی شدید و زبانی نزدیک به زبان مردم دارد . در آثار دیگر شاعران معاصر ، از جمله ملک الشعراء محمد تقی بهار ، پروین اعتصامی ، مهدی اخوان ثالث و فروغ فرخزاد به قطعاتی طنز آمیز بر می خوریم .

از میان آثار نویسندگان معاصر در زمینه طنز ، می توان از بعضی از داستان های کوتاه محمد علی جمال زاده و کتاب صحرای محشر او و همچنین بسیاری از داستان های کوتاه فریدون تنکابنی و بهرام صادقی نام برد ، گذشته از آن ، بیشتر نویسندگان معاصر تجربه هایی در طنز نویسی دارند. در اینکه شعر یا نثر ، کدامیک برای بیان مضمون های طنز آمیز مناسب ترند، بحث های بسیاری شده است و چنین به نظر می رسد که طنز خوب در هر یک از این دو

شکل خود از قدرت تاثیری واحدی برخوردار است . اما از آنجا که بیشتر آثار طنز آمیز به نثر

نوشته شده است، می توان گفت که ارائه طنز خوب در شعر ، مشکل تر از نثر است .

طنز از دیدگاه شاعران و نویسندگان:

طنز از دیدگاه گل آقا:

بی گمان در طول تاریخ ادبیات ایران، یکی از حرفه‌ای‌ترین نویسندگان در طنزپردازی، چه از

منظر حجم و کمیّت و چه از منظر عمق و کیفیت، کیومرث صابری "گل آقا" است.

صابری خود می‌نویسد:

ما "گل آقای مردمیم" یعنی گل آقای مردم بودیم، هستیم و خواهیم بود و بارها عرض کرده‌ایم

که شرط اصلی و اولیه با مردم بودن و برای مردم بودن، این است که با آرمان‌ها و اعتقادات

مردم همراه باشیم. اگر انتقاد می‌کنیم، در مسیر حق و مرضی خدای تعالی باشد و اگر حرف دل

مردم را می‌زنیم، مثل خود مردم و هموطنان عزیز و شریف، بی‌کینه و خصومت و عناد و

عداوت حرف بزنیم و اگر طنز می‌نویسیم، پاسدار حریم انسانیت و حق و عدالت و عفاف و

نجابت باشیم. حق را باطل و باطل را حق جلوه ندهیم. توهین و تمسخر و تحقیر و افترا و

بددهنی و هتاک و ناسزاگویی را وارد حریم طنز نکنیم و...

صمیمانه و مخلصانه از مردم ایران و همکاران مطبوعاتی انتظار داریم که عرایض ما را قبول

بفرمایند و خاکسارانه و خاضعانه، توقع داریم که مرشد و راهنمای ما باشند...

صابری نیز، دستی توانا در ادب فارسی دارد، از این روی بسیاری از کارهای صابری، ماندنی

است و نه تنها خواندنی، اگر چه از زبان صابری شنیده‌ایم که خلاف این نظر را گفته است:

من برای امروز می‌نویسم و کاری به فردا ندارم، فردا، نویسنده خود را خواهد داشت...

و این اعتراف البته در برخی از آثار گل‌آقا به ضرورت ژورنالیسم و در موضوع‌های زودگذر و

روزمره، صادق است. اما گل‌آقا در هفته‌نامه، ماهنامه و سالنامه هم مطلب می‌نویسد.

هر اثر ادبی، به همان اندازه که به لحاظ محتوا و لفظ، از وابستگی به "روز" فاصله می‌گیرد و

به همیشه و ابدیت پیوستگی می‌یابد به همان اندازه ماندنی‌تر می‌شود. سال‌ها پیش، صاحب

این قلم در سرمقاله نخستین شماره مجله فرهنگی خود گلچرخ نوشتم که: یکی از خصائص

اصلی ژورنالیسم در روزگار ما، این است که فقط خواندنی است و نه ماندنی.

مهمترین سبب این ویژگی، دو چیز است:

۱- به لحاظ محتوا، مسایل مطرح شده در ژورنالیسم وابسته به روز و دچار روزمرگی و در

نتیجه روزمرگی‌ست. یعنی مثل نان سنگک و بربری، روز بعد، بیات می‌شود. در حالی که در

آثار ادبی، به دلیل آنکه مسایل و مشکلات ابدی انسان مطرح می‌شود همواره و تا انسان وجود

دارد همچنان، خواندنی است. نان سنگک نیست که روز بعد بیات شود، مثل کلوچه فومن،

همیشه ترد و شیرین و خوردنی است.

۲- به لحاظ فرم و زبان و بیان هم، ژورنالیسم فراغ و فرصت پرداختن به این گونه آرایه‌ها را

ندارد. اغلب مشکلاتی هم که در زبان ما راه یافته است خاصه راه یافتن سیل کلمات و

ترکیبات خارجی جدید مثل "نقطه نظر" "رنج بردن از فقر"، "در رابطه با..." و امثال آنها، همه سوغات پدیده ژورنالیسم است.

هنگامی که دستگاهی، هر قدر وسیع، ناگزیر باشد حجمی برابر با یک کتاب پانصد صفحه‌ای را در ده، بیست صفحه بزرگ روزنامه، هر روز، سر ساعت معین، به دست مردم یک کشور مثل کشور ایران، برساند به یقین مجال نخواهد بود که متن ترجمه شده مترجمان خود را ویرایش کند... ناگزیر، "نظرش" "نقطه" خواهد یافت! و از فقر و هزار چیز دیگر "رنج خواهد برد" و از جمله از ضعف تألیف، نداشتن فصاحت، تعقید لفظی و معنوی و!...

اگر نگوئیم نثر صابری در تمام آثار وی، دست کم در بسیاری از آنها، ژورنالیستی و روزنامه‌ای نیست و تا آنجا که من دیده‌ام دچار روزمرگی نشده است.

آگاهی و انس وی با متون ادبیات فارسی، نثر او را از لغزش‌های روزنامه‌ای مصون داشته است. در مورد توان ادبی وی و تسلط و اطلاع و آگاهی او از میراث ادبی گرانسنگ گذشته، دیگران، پیش از من، بررسیهای دقیق کرده‌اند نه تنها در ایران، که حتی در برخی از کشورها، روزنامه‌های مهم، به معرفی و تحلیل کار گل آقا پرداخته‌اند:

"وال استریت ژورنال" بعد از انجام مصاحبه‌ای با گل آقا، ضمن موفق شمردن گل آقا در ایجاد روحیه‌ای شاد در مردم، می‌نویسد:

کیومرث صابری... یک سال پیش برای شروع به انتشار گل آقا، ناگزیر بود پول قرض کند، اما اکنون گل آقا یکصد هزار نسخه فروش می‌کند و تیراژش در کشوری که از ۵۵ میلیون نفوس آن، یک سوم بی‌سوادند، تیراژ برجسته‌ای است.

"لوس آنجلس تایمز" در تاریخ ۲۸ آوریل ۱۹۹۲ (۸ اردیبهشت ۱۳۷۱) یک صفحه خود را به گل آقا اختصاص داده و تلاش گل آقا را موفقیت‌آمیز دانسته است.

روزنامه "ال پائیس" اسپانیا ضمن انجام مصاحبه‌ای با صابری، بر قوت طنز صابری صحه گذاشته و با چاپ آثاری از گل آقا، توانایی‌های صابری را در زمینه طنز ستوده است.

روزنامه پرتیراژ "آساهی" ژاپن، ضمن انجام مصاحبه‌ای با صابری و همچنین با درج کاریکاتور و مطالبی از گل آقا، یک صفحه کامل خود را به بررسی محتوایی گل آقا و میزان محبوبیت گل آقا در ایران اختصاص داده است.

"عسگر حکیم" رئیس کانون نویسندگان تاجیکستان طی نامه‌ای نوشته است:

"نشریه طنز و فکاهی گل آقا در تاجیکستان، دوستداران و خوانندگان فراوانی یافته است. بسیاری از نشریات ما از جمله، هفته‌نامه "ادبیات و هنر" و ماهنامه "پیوند" ارگانهای نشراتی کانون نویسندگان تاجیکستان همیشه مطالب و مندرجات "گل آقا" را اقتباس و چاپ می‌کنند."
نشریه "ایرانیان" چاپ امریکا نیز در برخی شماره‌های خود به درج آثاری از گل آقا پرداخته است...

در ایران هم، پیش از من، کسان دیگری به تسلط صابری در متون، توجه کرده‌اند.

دقیقترین بررسی و مفصلترین تحلیل و توجه به آثار وی، از طنزنویس توانا "ابوالفضل زرویی نصرآباد" است که طی سی صفحه (در حد یک رساله مفرده) در مقاله‌ای با عنوان "مقدمه‌ای بر سبک‌شناسی دو کلمه حرف حساب" به قلم آورده است.

زرویی، معتقد است که صابری از دهخدای طنزنویس به ویژه شیوه او در کتاب "چرند و پرند" تأثیر پذیرفته و نیز از "صادق هدایت" دروغ و غ ساهاب.

بنده چندان اعتقادی به این تأثرات ندارم و اعتقاد دارم، نثر صابری، نثر گل‌آقاست.

"زرویی" شخصیت‌سازی گل‌آقا را نیز، متأثر از "دن کیشوت" سروانتس، نویسنده مشهور اسپانیا می‌داند و می‌گوید شخصیت‌های برساخته مشهور گل‌آقا یعنی غضنفر، شاغلام، مش

رجب، صادق و عیال او و امثال آنان نوعی نسخه‌برداری از دن کیشوت است. صاحب این قلم، این تأثر را نیز، نمی‌پذیرد و معتقد است که اگر گل‌آقا تأثیری در این زمینه پذیرفته باشد، از

اسطوره‌سازی حافظ شاعر بلندآوازه خود ماست و نه دن کیشوت سروانتس اسپانیایی. یعنی همانطور که حافظ از شخصیت‌های پیرمغان، مغ، مغچه، و امثال آنان اسطوره‌سازی می‌کند،

صابری هم از شخصیت‌های: گل‌آقا، شاغلام عوام، غضنفر، مش رجب، کمینه عیال مصادق، مصادق و برخی دیگر از این برساخته‌های خویش، به اسطوره‌سازی حافظ نظر داشته است.

استاد بهاء‌الدین خرمشاهی، در مورد این اسطوره‌ها و از جمله برترین ایشان یعنی پیرمغان، در شعر حافظ، می‌نویسد:

پیرمغان اگر چه در ادبیات فارسی سابقه دارد، ولی با این اوصاف و ابعادی که در دیوان حافظ می‌یابیم از برساخته‌های هنری حافظ است که بیهوده نباید دنبال رد پای تاریخی او بود و با مغان زردشتی مربوطش کرد. بلکه بیشتر با می‌فروشان زردشتی مربوط است.

فعالیت‌های ادبی و تجربیات صابری تا پیش از "گل‌آقا" دوران گذاری است که او طی کرده تا بتواند به دیدگاه‌هایی در فرم و محتوای آثارش دست یابد. لذا، آنچه در باب طنز صابری ضرورت بررسی دارد دوره فعالیت او با نام مستعار "گل‌آقا"ست. وی از همان دوره است که به شخصیت مستقل در آثارش دست می‌یابد. مشخصه‌های عمده فعالیت این دوره را می‌توان چنین ارزیابی کرد:

آگاهی نسبت به ساختار و ایدئولوژی سیاسی جامعه امروز ایران .

۲- شناخت دقیق روابط و مناسبات سیاسی کشور .

۳- آشنایی با پشت صحنه سیاسی ایران پس از انقلاب و استفاده از مناسبات پشت صحنه جهت حفظ تعادل سیاسی خود .

۴- آگاهی نسبت به فرهنگ اقشار مختلف جامعه و بالاخص شناخت مشخصه‌های فرهنگی طبقه متوسط در ایران .

۵- آگاهی نسبت به حساسیت‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و لحاظ کردن آن .

۶- اصول‌گرایی در طرح مسایل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و گریز از فضاهای خنثی در طنز.

۷- طرح موضوع قدرت و نحوه اجرای آن و تقدم قائل شدن به طرح موضوع "عدالت اجتماعی" (به عنوان مسأله‌ای اقتصادی - اجتماعی) نسبت موضوع "آزادی" (به عنوان مسأله‌ای سیاسی)

۸- نگاه اثبات‌گرا و کاربردی (Functional) در مسایل سیاسی و نگاه تضادگرا (Conflective) در مسایل اقتصادی .

۹- گریزان از طرح مسایل اجتماعی - فرهنگی، به خصوص در حیطه انتقاد .

تمام خصوصیات فوق حاصل جمع آمدن سال‌ها تجربه و درگیری در حیطه‌های گوناگون فرهنگ و سیاست است که هویت و حیثیتی ویژه برای کیومرث صابری به ارمغان آورده است که خود حاصل مداومت طی ده سال نوشتن روزانه است. و حاصل آن جایگاهی است که کمتر روزنامه‌نگاری توانسته است در مطبوعات ایران به آن دست یابد.

شخصیت "گل‌آقا" - که به تدریج به شخصیت صابری نزدیک شده - از یک سو تصویر سیاستمداری پیچیده و کنجکاو و جستجوگر است و از سوی دیگر موجودی عامی و ساده و ابتدایی که دهانش از حیرت اوضاع روزگار باز مانده است. حاصل این دوگانگی مفید و مؤثر، نثری است سهل و ممتنع؛ گاه نیشدار و ضربه زننده و گاه عمیق، پرمعنی، چند پهلو و هشداردهنده.

وی در شرایطی آغاز به نوشتن کرد که باوری اثبات‌گرا در جهت تأیید فداکاری‌های مدیران سیاسی از سوی تبلیغات رسمی پس از انقلاب ترویج می‌شد و می‌رفت که این باور به "عادت" پذیرفته شده همگان بدل شود، اما صابری در "دو کلمه حرف حساب" تلاش کرد تا "برخلاف آمد عادت" با این شیوه مخرب مقابله کند و تدریجاً "انتقاد کردن" و "انتقادپذیری" را به سیاستمداران و مسئولان بقبولاند. و این عمل؛ بیش از تمام "ویژه - کار"های صابری در فرم و محتوی، ارزش‌های سیاسی و اجتماعی دارد و به او ماندگاری تاریخی می‌دهد.

صابری اگر چه با قلمی شیرین و دلپذیر نیش می‌زند و گاه محل نیش‌خوردگی را بدجوری می‌سوزاند، اما هرگز هتاک‌ی و پرده‌داری نمی‌کند. نوشته‌هایش نشانگر عصبيت نیست، بلکه انتقادشونده را عصبی می‌کند. به نظر من یک منتقد خوب کسی است که با نوشته‌اش انتقادشونده را عصبانی کند و نه آن که عصبيت خود را نشان دهد. صابری خواننده را به فکر می‌برد و می‌خنداند. و از این طریق او را به شرایط آگاه می‌کند. او فکاهی‌نویس نیست، بلکه طنزنویسی هدفدار و اصول‌گرا است.

آثار صابری بازتاب کاملی از اوضاع اجتماعی جامعه ایران است. البته او نیز، همانند دیگران، رخدادهای بیرونی را از صافی اندیشه خود عبور می‌دهد، سپس درمی‌یابد و آنگاه باز می‌تابد. اما آنچه او را از خیل دیگران ممتاز می‌کند احساس قوی او در درک حوادث و اتفاقات بیرونی است؛ او تلاش می‌کند تا حادثه‌ای در مقابل چشمانش نادیده نماند.

در بررسی دوره مقالات صابری که از سال ۱۳۶۳ تا به حال (با چند دوره توقف محدود) ادامه داشته، موضوعات مورد توجه او بیشتر آشکار می‌شود. او در این نوشته‌های کوتاه که تا به امروز در چهار مجلد منتشر شده به موضوعات زیر اشاره کرده است :

۱- اغتشاش و بی‌سر و سامانی در میان سازمان‌های اداری، مدیران عالی رتبه اجرایی و تداخل وظایف و عملکرد سازمان‌های دولتی .

۲- ضعف کارایی و "نابجایی" مسئولان اجرایی .

۳- انتقاد از "ریاکاری" و "چاپلوسی" و مظاهر بروز آن در جامعه سیاسی .

۴- توجه به مسایل مربوط به جناح‌بندی‌های سیاسی - داخلی سیاستمداران و عواقب ناشی از اختلافات سیاسی در وضعیت اجتماعی .

۵- توجه به رابطه پنهان پشت صحنه سیاسی که معمولاً به دلایلی به صورت رسمی مطرح نمی‌شود و گاه بر خلاف اصول انقلاب یا قانون صورت گرفته است (مسایلی نظیر "مک فارلین"، "اخوان کاشانی"، "شرکت رنو"، "ماجرای استقراض" و الباقی قضایا)...

۶- توجه به مسایل اقتصادی و معیشتی نظیر استقلال اقتصادی، روابط ناسالم در بخش توزیع (بازار آزاد و بازار سیاه)، توسعه بخش خصوصی (البته در زمانی که بخش خصوصی با محدودیت‌هایی مواجه بود) و مناسبات اقتصادی ایران با بازار جهانی و اقتصاد بین‌المللی .

۷- انتقاد از وعده‌های مسئولان اجرایی به مردم و عدم اجرای آن که باعث بی‌اعتنایی مدیران اجرایی نزد مردم می‌شود .

۸- عدم صلاحیت بسیاری از مدیران و مسؤولان اجرایی .

۹- انتقاد از کلیشه‌سازی‌های غیرواقعی و تبلیغاتی سیاستمداران که بارها به دلایل مختلف به

کار گرفته شده است، عباراتی مانند: "جو سازی"، "تضعیف"، "انتقاد سازنده"، "شعار دادن"،
"اعلام حمایت" و مسایلی از این دست .

۱۰- توجه به مسایل سیاست خارجی نظیر دخالت آمریکا و سیاست خارجی دولت ایران در

قبال مسایل جهانی، ارتباط با کشورهای عربی، جنگ ایران و عراق، ارتباط با دولت انگلستان،
ارتباط با کشورهای کم‌اهمیت آفریقایی، آسیایی.

۱۱- برخورد با ادبیات مغشوش و غلطانداز تبلیغاتی، ژورنالیستی و سیاسی از طریق

شوخی‌های ادبی. ذکر این نکته لازم است که در مجموعه نوشته‌های "دو کلمه حرف حساب"
کیومرث صابری همواره دل مشغول مسأله ادبیات و مخصوصاً زبان فارسی بوده است.

موضوعات یاد شده در بسیاری از شماره‌های "دو کلمه حرف حساب" مطرح شد، اما بسیاری

موضوعات دیگر، در قلمرویی محدودتر آمدند و رفتند. و البته، گاه نوشته‌ای که به دلیل مهم
بودن مسأله روز و یا خوشمزگی طنز آن به یکی از کارهای ماندگار تبدیل شده است، برای

مثال نوشته گل‌آقا در مورد "خراب کردن مرکز فساد در تهران" یا "جداسازی اتوبوس‌ها" یا
"قانون احزاب و گروه‌ها" و...

ویژگی‌های نثر گل آقا:

کیومرث صابری نویسنده‌ای تواناست. او توانایی‌های فراوانی در معماری طنز ژورنالیستی دارد. البته دنیای ارائه شده واژگان صابری، دنیای چندان بزرگی نیست و احتمالاً وی اگر رمان‌نویس شود، بسیاری از واژه‌ها را برای نخستین بار استفاده خواهد کرد، اما او این توانایی را دارد که از واژه‌های تکراری‌اش بارها و بارها استفاده کند. چه در قلمرو طنز و چه در قالب جدّ خوب می‌نویسد. قلمی چند کارکردی (MULTIFUNCTION) دارد، در آن واحد می‌تواند از چند شیوه گوناگون و متضاد نثر فارسی (با ویژگی‌های متفاوت تاریخی) استفاده کند. شعر می‌گوید. شعر نو را خوب می‌شناسد و چندین بار نیز به جد از آن بهره جسته است. از ایجاز بهره می‌گیرد بی‌آن‌که اخلاقی در نثرش ایجاد شود. به پراکنده‌نویسی و حاشیه‌روی مسلط و در کاربرد آن موفق است. گاهی در یک متن دو صفحه‌ای فقط یک جمله درباره اصل مطلب می‌گوید و بقیه آن مطلقاً حاشیه‌روی است. او نثر احساسی (Sensative) را نیز به خوبی به کار می‌گیرد و در تقلید نثر و شعر دیگران نیز پرمایه است.

نوشته‌های کیومرث صابری به راحتی با طبقه متوسط ارتباط برقرار می‌کند. اگر چه صابری در نوشته‌هایش چنین نشان می‌دهد که درصدد گفتگو با عامه مردم است، اما عمدتاً بر روشنفکران این طبقه اثر می‌گذارد. گروهی که صابری مدعی است که دل خوشی از آنها ندارد.

طنز از نظر هانری لویی برگسون:

خنده یعنی چه؟ در عمق چیزهای خنده دار چیست؟ چه وجه مشترکی بین شکلک یک دلکک، بازی با کلمات، یک اشتباه فکاهی و صحنه‌ای از یک نمایش ظریف کمدی وجود دارد؟... غیر از آنچه خصوصاً انسانی است، کمیکی وجود ندارد... یک کلاه ما را به خنده می‌آورد، اما آن چه ما در این شیء به مسخره می‌گیریم، آن تکه‌نمد یا حصیر نیست، بلکه شکلی است که یک انسان به آن داده است و تخیلی است که یک انسان کلاه را به قالب آن درآورده است... بی تفاوتی جولانگاه طبیعی کمیکی است .

بزرگترین دشمن خنده متأثر شدن است... آدمیان در جامعه‌ای سراپا شعور احتمالاً دیگر نخواهند گریست، اما شاید بازهم بخندند... آیا جدی بودن بسیاری از اعمال، اگر از موسیقی احساس که آنها راهمراهی می‌کند، جدایشان کنیم، به شوخی تبدیل نمی‌شود؟... انسان اگر تنها باشد طعم کمیکی را نمی‌چشد، زیرا خنده نیاز به پژواک دارد... برای فهمیدن خنده باید آن را در جای طبیعی خودش که همانا جامعه است، باز نهاد...

کمیکی هنگامی به وجود می‌آید که گروهی از انسانها گردهم آیند، حساسیت‌ها را کنار بگذارند و تنها با شعور خود کاملاً به یک نفر از میان جمع حاضر توجه کنند... کمیکی در خود شخص است. شخص، خود شکل و محتوای کمیکی، علت و امکان آن و خلاصه تمامی آن را فراهم می‌آورد... هنگامی که کمیکی علتی داشته باشد، هر اندازه آن علت به نظر ما طبیعی تر بیاید، معلول یعنی اثر آن بیشتر برای ما کمیکی خواهد بود... شخصیت کمیکی نوعاً آن جا کمیکی است که خودآگاه به وضع خویش نباشد. کمیکی ناخودآگاه است.

اگر نظم و ترتیب اعمال و رخدادها به گونه‌ای باشد که ترکیب آنها با هم، از زندگی یک توهم
اما از یک نظام خودکار و ماشینی یک احساس روشن به ما بدهد، کمیک است... در کمیک در
هر حرف مکرری نوعاً دوجنبه وجود دارد، احساس فشرده شده‌ایکه مانند فنر رها می‌شود، و
فکری که با دوباره به هم فشردن آن می‌توان تفریح کرد... هرآنچه در زندگی جدی است،
ناشی از آزادی (اختیار) ماست. پس هیچ صحنه واقعی، حتی درامی وجود ندارد که خیال
نتواند بانشان دادن همین تصویر ساده، آن را به کمیک مبدل کند. میدانی به این گستردگی را
هیچ بازی دیگری ندارد. هر چه در بررسی فرایندهای کمیک پیش‌تر رویم، بهتر به نقش
تجدید خاطره‌های کودکی پی می‌بریم.. "هربرت اسپنسر می‌گوید: "خنده نشان کوششی است
که ناگاه به خلأ می‌انجامد... " کانت نیز می‌گفت: خنده، ناشی از انتظاری است که ناگهان بر
باد می‌رود... انسان به چیزی می‌خندد که عدم تناسب در آن، نمایانگر وضعیت ماشینی
و خودکار باشد، و به دلیل شناخت خود به ما امکان دهد که آن روی رشته علت و معلول را نیز
ببینیم. بی‌توجهی به این وضعیت سبب خواهد شد که تنها سر نخ راهنمای انسان در پیچ و
خم‌های کمیک از دست برود و قاعده‌ای که پذیرفته و دنبال کرده بود و احتمالاً با چند مورد
دیگر هم تطبیق می‌کرد، در نخستین نمونه دیگری که پیش می‌آید اعتبار خود را از دست
بدهد".

الکساندر بن اصولاً کمیک را مبتذل کردن تعریف می‌کند.

"هرگاه موضوع مورد ستایشی بیهوده و مبتذل نشان داده شود، خنده‌دار خواهد شد. اما اگر

تجزیه و تحلیل ما درست باشد، مبتذل نشان دادن خود یکی از اشکال جابه‌جایی در زبان، و

جابه‌جایی در زبان نیز خود یکی از وسایل خنده است. ابزار دیگری نیز وجود دارد و

سرچشمه خنده را باید بسی فراتر از این‌ها جست و جو کرد. وانگهی بدون فراترفتن هم به

آسانی دیده می‌شود که اگر جابه‌جایی لحن مطمئن با لحن بدوی و اصولاً جا به جایی بهترین‌ها

یا بدترین‌ها کمیک است، جابه‌جایی معکوس آن نیز می‌تواند حتی بیشتر کمیک باشد.

خنده معنایی و کاربردی اجتماعی دارد و کمیک بیش از هر چیز نمایانگر ناسازگاری شخص با

جامعه است و جز انسان هیچ چیز کمیک نیست.

اما اگر نگاهی کلی به مساله خنده در جوامع انسانی داشته باشیم، درمی‌یابیم که این نکته اساسی

که خنده مختص انسان و وابسته به شعور است، کاملاً صحیح به نظر می‌رسد. پس اگر شعوری

وجود نداشته باشد، خنده‌ای هم نیست. البته منظور از شعور ذات آن است نه تمدن و تعقل و

غیره.

پس زمانی که خنده به موجودی به نام انسان محدود می‌شود، می‌توان آن را در پروسه‌های

زمانی متفاوتی بررسی کرد و حتی انواع واکنش‌ها را در سنین مختلف انسان جستجو کرد و یا

در اقوام متفاوت متفاوتی جست.

با در نظر گرفتن جوامع انسانی و مناسبات حاکم بر آن‌ها متوجه این نکته می‌شویم که خنده از

لحاظ روانشناسی و جامعه‌شناختی وابسته به فاکتورهای بسیاری است. عواملی که از عناصر

تشکیل دهنده آن هستند و در شرایط اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و حتی سنی متفاوت متغیرند.

اگر ابتدا به سن پردازیم، می بینیم که انسان در طفولیت آن قدرها قادر به درک کمدی و نشان دادن واکنش خنده به صورت آگاهانه نیست. این سؤال مطرح می شود که آیا خنده در وجود انسان امری ذاتی و غریزی است؟ چرا کودکان یا حتی نوزادان حالات خنده را دارند، در حالیکه از حرکات و شکلک های اطرافیان خود عملاً نه درک تصویری درستی دارند و نه چیزی می فهمند؟

واکنش ماهیچه های صورت انسان به برخی عوامل به شکل لبخند زدن درمی آید. اما آیا ماهیت درونی این واکنش چهره، همیشه خنده است؟

می دانیم که خندیدن با شعور رابطه مستقیم دارد. درک کثری ها و کاستی ها ناهمگنی ها و زشتی ها و... همگی نیاز به قوه عقل دارد. در دوران کودکی، انسان بیشتر مجذوب کمدی های بزن و بکوب می شود و اکثراً کمدی های کلامی برایش مفهوم خاصی ندارد. خنده یک کودک خردسال از دیدن یک انیمیشن و صحنه های تعقیب و گریز و زد و خورد با خنده یک انسان بزرگسال از همان صحنه ها، متفاوت است.

ذات کودکی انسان، صحنه های واضح و دارای ریتم سریع و همراه با سر و صدا را می پسندد. فیلم های کودکان بایستی دارای صحنه های زمین خوردن و درگیری و افکت های صوتی و... باشند. این که خشونت نهفته در این نوع کمدی (اسلپ استیک) از چه روی مورد توجه کودک

قرار می‌گیرد، بحث دیگری است؛ اما همین‌طور که دوره کودکی تمام می‌شود، نیاز به خنده و دیدن کمدی اسلپ استیک با کمدی لفظی و کلامی درهم‌آمیخته می‌شود و انسان می‌آموزد که کنایه‌ها را درک کند و تضادها و ناهمگونی‌ها را در کنار هم بچیند. البته اینها قاعده‌های کلی نیستند اما در اکثر انسانها صدق می‌کنند. پس در دوره نوجوانی آن حس شر و شور کودکی با اندکی استدلال آمیخته می‌شود و کلام در تصویر رخنه می‌کند و به عبارتی دیگر، ذهن انسان معناگراتر می‌شود.

اما در دوره جوانی نوع دیگری از کمدی هم به این انواع اضافه می‌شود و بنا بر احتیاجات روحی، انسان به طرف آن کشیده می‌شود و از روی رشد جسمی، ناگزیر آن را درک می‌کند و این خصیصه مهم از این پس در زندگی او به یکی از مهم‌ترین مسائل تبدیل می‌شود. در دوران جوانی کمدی‌های جنسی بیشتر مورد علاقه انسان هستند. واگرچه همچنان علاقه به کمدی‌های دوران کودکی وجود دارد و آن نوع خنده همیشه در باطن انسان باقی می‌ماند، ولی با ظهور مظاهر جنسی در بدن انسان و به کار افتادن هورمون‌ها، تمایلات رشد می‌کنند و حس شهوت در بسیاری مواقع توسط همین کمدی‌ها کنترل یا تهییج می‌شود. از آنجایی که مسائل جنسی در تمامی جوامع جزو قلمرو خط قرمز محسوب می‌شوند، (همراه با شدت و ضعف‌های متفاوت) کشش انسان به دیدن غیر اخلاقیات در قالب هجو و یا شوخی با مسائل زناشویی و... بالا می‌رود.

خنده‌ای که از این نوع حاصل می‌شود، تا حدودی آگاهانه است و به پس زمینه‌های ذهنی خود فرد برمی‌گردد. بشر نیاز دارد که هرازگاه با خود صادق باشد و اگر این امر میسر نشود، عقده‌های روانی‌اش را از طریق دیگر پیش چشم خود می‌گذارد. شاید صحنه رفتن پسری به تختخواب مادرش به اشتباه، بسیار خنده‌آور جلوه کند اما این در واقع نظریه عقده ادیپ فروید است که در قالب کمدی عرضه می‌شود و همگان آن را می‌پذیرند و لایه خشن و سهمگین ورای آن را در پس ذهن خود نگه می‌دارند.

از موارد سنی که بگذریم، شرایط اجتماعی و اقتصادی هم در نوع خنده دخیل هستند. به طور کلی می‌توان چنین اشاره کرد که در طبقات اجتماعی متفاوت، مصادیق متضادی برای کمدی وجود دارد و نوع تربیت، شرایط اقلیمی و جغرافیایی، ملیت، نژاد و... همگی در امر خندیدن دخالت دارند. بارها اتفاق افتاده است که لطیفه‌های یک سرزمین در کشور دیگری نقل شده‌اند و بسیار طرفدار پیدا کرده‌اند و یا بالعکس جواب منفی گرفته‌اند. این امر در مورد تئاتر کمدی و یا فیلم‌های کمدی هم صدق می‌کند.

شرایط فرهنگی هر کشوری ما به ازاهای خاص خود را دارد. فرهنگ هر کشور تعیین‌کننده سمت و سو و گرایش افراد آن است. چنانکه به چشم خود می‌بینیم، کمدی‌های بسیار ساده‌ای که در ایران حتی کسی را به لبخند زدن هم وادار نمی‌کند، در برخی کشورهای غربی، موجب خنده شدید تماشاگر می‌شوند.

این شاید ریشه در همان شرایط داشته باشد. ضمن این که شرایط مالی این دو اقلیم با هم متفاوت است و رفاه نسبی سبب می‌شود که آرامش ذهن به وجود بیاید و مسائلی مثل انتقادهای تند و تیز اجتماعی و سیاسی و فرهنگی کمتر به چشم بخورند و یا فشار به حدی نباشد که برای تخلیه آن جامعه روی به کم‌دی و خنده جنسی آورد.

بررسی طنز آمیخته به هزل در رساله دلگشای عبید زاکانی و برخی شعرهای او

مجلس وعظ

حکایت :

سلطان محمود در مجلس وعظی حاضر بود . تلخک از عقب او آنجا رفت. چون برسید واعظ می گفت که هر کس پسرکی را گاییده باشد روز قیامت پسرک را بر گردن غلام باره نشانند تا از صراطش بگذرانند و سلطان می گریست ! تلخک گفت : ای سلطان مگری و دل خوش دار که تو نیز در آن روز پیاده نمانی!

رابطه ی این تلخک ها با شاهان در طی تاریخ بسیار مشهور بوده اما چند تن از اینان به واسطه ی قلم تیز نویسندگان و استفاده آنها از این موضوع جهت هر گونه تخریب عاملان قدرت ، مشهورتر گشته اند . اینان تنها کسانی بودند که می توانستند هر گونه حرفی با هر تندی به زبان آورند اگر چه در اصل این موضوع شک می توان کرد و گویا خامه ی قلم نویسندگانی که ذکر شان رفت بیشتر از زبان آنها به بذله گویان می پرداخته است و جالب اینجاست که اگر این

بدله گویی های رک و راست را حقیقت بینگاریم انبساط خاطر سلطان دلیلی جز اثبات استبداد فردی این نوع حکومتها نمی تواند باشد که تضاد این فضای لوده گونه و حقیقت عریان با پنهان کاری ترس مداری که حاکم بر قصرها بوده است ، نداشته است . بقول دوستی : نرون شخصی بود کوتاه و به غایت زشت . کچل و به خلق و خلاصه آنچه خوبان همه داشتند ، تنها داشت و دلیلی که نرون را نرون کرد (!) هنرمندانی بودند که مجسمه ها از او ساخته ، نویسندگانی که رساله ها در سلوکش نگاشته و شاعرانی بودند که قامت ناجورش را به الف راست شباهت دادند (تا بوده همین بوده و تاهست.)...

سلطان محمود غازی نیز از جمله پادشاهانی ست که عامل مذهب را به عنوان سر پوش و تکیه گاهی برای استبداد خویش قرار داده بود . و این شاه بسیار غزوه کننده بیشترین هنرش در چاپلوس پروری و عیاشی بوده است . در کتاب ارزشمند در وصف عیش کره مسعود پسرش بابی زیبا نگاشته شده است . به هر حال تداوم مثلث خدا - شاه - مردم که نمایندگی آن بر روی زمین توسط مغ ها و امثالهم بود باید بر قرار می بود تا اینان با آسمانی قرار دادن اعمال خود از تیغ تیز احکام نیز در بعضی شرایط علیه دشمن استفاده کنند .

بگذریم از اینکه اینگونه خطاب قرار دادن پادشاهان و امرای کشور در تمام دوره ها رواج داشته و به ادبیات شفاهی مخفی مشهور بوده است . در این حکایت نیز تقدم شاه در حضور در مجلس وعظ ، گریستن مومنانه وی و در نهایت تظاهر و دو روئی وی مورد حمله عبید بوده است . از عقب او آنجا رفتن نیز اشارت دان داند !

تلنگر

در قسمت اول این پژوهش مختصر طنز پرداز توانای معاصر خانم رویا صدر (بی بی گل) تذکری داده بودند من باب اینکه بررسی این حکایتها که هزل هستند به جایی راهی نمی برد و فرض بر طنز آمیخته به هزل بودن شان محال می نماید (نقل به مضمون) در پاسخ چند نکته ای لازم به ذکر آمد:

۱- تعریف طنز هر چه به روزتر می شود جنبه ی سیاسی و اجتماعی شدیدتری به خود می گیرد تا دهه ی شصت و روی آوری مرحوم صابری به طنز گل آقای ابداعی خود که با مشخص کردن محدوده هایی در نثر و نظم برای طنز به تربیت شاگردان بی شماری پرداخت و به نوعی جهت دهی به جریان نو پای طنز کشور داد. این شیوه در نوشتن برای خود مخاطبانی کسب کرد اما کم نبودند کسانی که این عصا قورت داده ی شسته رفته را بیش از آن پاکیزه می دانستند که بتواند جوابگوی طنز خواهان و طنز نویسانی باشد که در جامعه ای چون جامعه ی ما زندگی می کنند. به هر حال طنز گل آقائی قوت گرفت و به مفهومی بدل شد که با باز شدن فضای سیاسی - اجتماعی در چند سال قبل کم کم از رونق افتاد و کارائی او به عنوان طنز ی همه پسند که بتواند عام و خاص را در زیر سایه ی خویش نگه دارد زیر سؤال رفت. و با تعطیلی هفته نامه و پراکنده شدن همکارانی که به نوعی دیگر از طنز می پرداختند این پرسش در اذهان قویتر شد. به هر حال صابری تکیه گاه و پشتیبانی بود که خیمه طنز ایران را برافراشته نگه داشت اما اینکه با تعریف ثابت وی به این هنر متعالی نگاه کنیم و طنز را پیراسته

از هجو و هزل و ... پنداشته برای خواص بنویسیم امری نیست که بشود محقق شدنش را خبر
در دورانی که گل آقای هفته نامه منتشر می شد (به دلایل سیاسی و اجتماعی آن روزگار و
چوب این روزگار در آینه ای به چندان دور) قابل قابل وقوع بپنداریم .

دراندیشه ی من طنز قالبی ست که می تواند همه ی انواع دیگر را درخود داشته هر لحظه به
شیوه ای افسونگری کند و تمیز و زدودن غبار از رخسار متون و اشعار نباید صرف به ظاهر
هزل آمیز یا هجو آمیز آن باشد که نیست و قصد نویسنده - موقعیت نوشتار و زبان آن نیز در
این راستا بسیار مهم است . چه توفیق و جایگاه و عاقبت او به عبید ، ایرج و دیگر محدود
کسانی که اینگونه می اندیشدند کم نبوده و نیستند .

«مجادله ی عبید با ارباب تزویر در رباعی ها»

۲- گفتم که رخت آینه ی لطف خداست گفتا سخنت هست چو بالایم راست

گفتم که یکی موی بر این ... ونت نیست ! گفتا آری ! از نظر پاک شماست !

- کسانی که به اشعار عرفانی و متصوفه و لحن و اصطلاحات آنها آشنایی دارند خوب می
دانند که عبید چگونه با قرار دادن مخاطب در این دیالوگ و مصرع سوم که کلید طنز این
رباعی ست به آشکار کردن وجه برخی از اینان می پردازد .

۳- این مردمکان بر آب خود دم ندهند چیزی به کسی زبیش و از کم ندهند

زین قهبه زنان نان مطلب جامه مخواه کان زن جلبان آب به آدم ندهند!

- اینکه شعار برخی از خانقاه ها در اوایل شیوع عرفان که هنوز به انحراف نکشیده بود این

جمله بود که : هر کس که خدا به او نعمت جان بخشیده در این درگاه لقمه نانی را سزاست از

شعارهای زیبای عرفانی ست . که توانست در بدو عمل تفرقه ها را زدوده و رنگ و آبی تازه

به شریعت و طریقت ببخشد . اما این چه ربطی به رباعی بالا دارد خودم هم نمی دانم . احتمالاً

چون منظور عبید دسته ی دیگری هستند که حافظ آنان را کوتاه آستین دراز دست می نامد بنده

خودم را به کوچه علی چپ زده - ام!

آش همه از جوی کسی می آید

۴- ... یرم که ز از روی کسی می آید

کز بوی خوشش بوی کسی می آید!

زان ماهی شور را به جان دارد دوست

- به توضیح رباعی ۲ توجه شود!

وز ... یر خطیب شهر شد خر گاتر

۵- این ... یر که از مناره شد بالاتر

هر چند که من پیر تر او برناتر!

هر چند که من سست تر او محکم تر

- بدون شرح!

وز وعظ خطیب قول چنگی بهتر

۶- از چشمه ی خضر جام سنگی بهتر

از سبلت شیخکان بنگی بهتر

تیزی که ز رندکان به مستی بجهد

... س گفت که آخر حکما من زادم

۷- ... ون گفت : که داد حکما من دادم

حاضر بندی که هر دو را من گادم!؟

... یر از سر خشم گفت با ... ایه که هی

- داد حکما من دادم به چند معنی است اینکه الف (آنچه دادنی نسبت به حکما بود از جنس

من بود ! ب) داد به معنی عدل و قسط که یعنی به واسطه ی من حکم به عدل و قسط و

انصاف دادند ! ج) جواب داد خواهی حکما به واسطه من پاسخ یافت و قس علی هذا! ...

۸- زر نیست که قصد ... ون نازی بکنیم یا باده که عیش دلنوازی بکنیم

چون مایه فسق نیست چیزی حاضر بر خیز که ناچار نمازی بکنیم!

- نمازی با یای نسبت یک معنی می دهد با یای وحده یک معنی! و در هر دو معنی به کننده ی

کار بر می گردد!

طنز در ادبیات افغانستان:

در ادبیات معاصر فارسی دری در افغانستان، طنز تقریباً یک نوع ادبی فراموش شده است. این

در حالیهست که این کشور در سده بیستم چندین نوع استبداد شرقی را پشت سر گذاشته است.

اساساً طنز واکنشی است در برابر استبداد و می شود گفت که طنز خود نوع نقد اجتماعی -

سیاسی است.

باید بگویم من علاقه ندارم که در این نوشته وارد تئوری طنز شوم برای آن که در یک جهت

توان چنان کاری در من نیست و در جهت دیگر هدف من از این نوشته آن است تا گذاری

داشته باشم هرچند شتابزده از جاده باریک و ناهموار طنزنویسی در کشور افغانستان . بدون

تردید هر شتابی اشتباهات و کمبودهای با خود به همراه دارد؛ ولی انتظار من آن است تا آن

شمار دوستانی که در این زمینه قلم زده اند نخست نواقص کار را بر من ببخشایند و در گام

دیگر خود مساله را به گونه گسترده‌تری مطرح کنند تا تصویری کاملی از طنزنویسی و چگونگی آن در کشور افغانستان به دست آید .

افغانستان در سالهای پسین یکی از سیاه‌ترین نوع استبداد قرون وسطایی را با تلخکامی فراوان تجربه کرده است . در این سال ها در کنار مصیبت‌های گسترده اجتماعی _ فرهنگی دیگر ؛ ریشه‌های آفرینش نوع ادبی طنز در کشور افغانستان نیز اگر نگوئیم کاملا ؛ بلکه به پیمانہ خشکیده است که می شود گفت ما در این زمینه با هیچستانی رو به رو هستیم .

از کاربرد گسترده طنز و زبان طنزآمیز در ادبیات کلاسیک فارسی دری که بگذریم به پندار من به گونه مشخص در ادبیات معاصر کشور افغانستان می‌شود نخستین رگه‌های آفرینش‌های طنزی و کاربرد زبان طنزآمیز را در نوشته های محمود طرزی و شعری و بعضی از شاعران آن دوره پیدا کرد .

نوشته‌های محمود طرزی در سراج الاخبار افغانیه در دوران امیر حبیب الله اکثرا از چاشنی طنز برخوردار است . چنین به نظر می‌آید که آن روزنامه‌نگار و نویسنده گرانقدرو اندیشه‌گر آگاهانه خواسته است تا با استفاده از چنین زبانی هم راه گریزی برای خود داشته باشد و هم بر بی‌عدالتی نظام انتقاد کند .

هرچند شماری از فرهنگیان افغانستان عقیده دارند که محمود طرزی به مفهوم امروزین آن به نوع ادبی طنز نپرداخته است؛ ولی به گفته استاد کاظم آهنگ او با انتشار نوشته های طنزآمیز در سراج الاخبار و به گونه مشخص با انتشار نوشته " حی علی الفلاح " که در ارتباط به ضرورت

استقلال افغانستان نوشته است در حقیقت پایه گذار طنز سیاسی در کشور است. استاد کاظم آهنگ بر این باور است که این طنز نه تنها در حلقات سیاسی دربار در افغانستان؛ بلکه در حلقات سیاسی هند بریتانوی نیز بازتاب گسترده و تکان دهنده‌ای داشته است. به نظر او تا کنون یک چنین طنز سیاسی و تکان دهنده در مطبوعات افغانستان به چاپ نرسیده است. البته بررسی جنبه های طنز نوشته‌های محمود طرزی در سراج الاخبار خود می تواند موضوع بحث جداگانه‌ای بوده باشد.

دهه پنجاه سر آغاز طنز نویسی در افغانستان

اساساً طنز نویسی در افغانستان پیشینه درازی ندارد و شاید بتوان نخستین آفرینش های مستقل این نوع ادبی را در مطبوعات دهه پنجاه جستجو کرد. بعضی از نویسندگان افغانستان استاد عبدالغفور برشنا و استاد غلام علی امید را نیز از شمار نخستین کسانی می دانند که به نوع ادبی طنز توجه داشته اند. ولی این دو شخصیت گرانقدر فرهنگی در زمینه نقاشی در کشور چنان شهرتی داشته اند که در مورد آفرینش های طنزی آنها کمتر توجه شده است.

تا جای که من فکر می کنم طنز نویسی در افغانستان حرکت بسیار بطی داشته است. شمار طنز نویسان شناخته شده در کشور هنوز بسیار انگشت شمارند و به همین گونه آثار چاپ شده در این زمینه به مشکل می تواند از شمار انگشتان دو دست بالا برود.

ظرف سه دهه گذشته این عرصه از چهره های تازه دم و موفق به گونه ماتمناکی خالی به نظر می آید . در حالی که شعر و داستان نویسی افغانستان در این مدت چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی گام های بلندی به پیش برداشته است .

به پندار من طنزنویسی در افغانستان را می توان به سه دهه یعنی دهه پنجاه _ دهه شصت و دهه هفتاد دسته بندی کرد . تا جایی که من فکر می کنم در دهه پنجاه نخستین نویسندگانی که به مفهوم امروزی آن به نوع ادبی طنز پرداخته است پاییز حنیفی و جلال نورانیست که بعداً چهره های دیگری در عرصه پدیدار می شوند.

پاییز حنیفی

نام اصلی پاییز حنیفی عبدالرووف است . او به سال ۱۳۱۶ در کابل زاده شده است . حنیفی از شمار نخستین شخصیت های فرهنگی افغانستان است که به دست دژخیمان رژیم دست نشانده اتحاد شوروی پیشین به سال ۱۳۵۷ سر به نیست شد . به تعبیر واصف باختری شاعر و ادبیات شناس بزرگ کشور او نیز از همان پرنده گانی بی برگشت جنگل رگبار بوده است . او را می توان از شمار نخستین نسل طنزنویسان افغانستان خواند . او نخستین گزینه نوشته های طنزی خود را به سال ۱۳۴۷ زیر نام لبخند در شهر کابل انتشار داد . بعداً این کتاب به سال ۱۳۷۹ به اهتمام دکتور اسدالله شعور به وسیله اداره نشراتی کیومرث در پشاور تجدید چاپ شده است .

پاییز در خانواده تهیدسی به دنیا آمده بود. با دشواری زیاد آموزش خود را تا سویه کلوریا با استفاده از دوره های آموزشی شبانه تکمیل کرد. تنگدستی برایش فرصت آن را نداد تا به آموزش در دانشکده حقوق و علوم سیاسی که مورد علاقه اش بود بپردازد.

نوشته های او همیشه زبان انتقادی و طنزآمیزی داشته است که این امر هر از گاهی مشکلاتی برای او به وجود می آورد.

در ادبیات معاصر افغانستان پاییز حنیفی بیشتر به نام یک پژوهشگر عرصه ادبیات و دانشهای عامیانه شهرت دارد. به یقین می توان گفت که او در این زمینه از شمار پیش گامان است.

عرصه دیگری که او در افغانستان شهرت دارد عرصه ادبیات کودک است.

او نه تنها آثار قابل توجهی برای کودکان در نظم و نثر نوشته ؛ بلکه ترانه و افسانه هایی را از ادبیات عامیانه برای کودکان گردآوری کرده است. یکی از برازندگی کار زنده یاد حنیفی در این زمینه این بوده است که او چنین آثاری را بیشتر از ساحه گردآوری می کرده است.

چنین به نظر می آید که پاییز حنیفی یکی از پرکارترین پژوهشگران و نویسندگان افغانستان بوده است که با وجود مشکلات فراوانی که داشت پیوسته می نوشت و مثل آن بود که زندگی اش را وقف نوشتن به کودکان و ادبیات عامیانه کرده بود. این هم شماری از آثار نشر شده او:

- عجب و رجب ، مجموعه سروده های انتقادی و انتباهی

- کان خنده ، این اثر در حقیقت ادامه همان عجب و رجب است

جهت خرید فایل word به سایت www.kandooch.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

- تبسم، مجموعه اشعار فکاهی و انتباهی

- * نیلوفر، مجموعی از چند بحر طویل

- نفحه، مجموعه سرودهای اجتماعی

- گنجی از سخن، مجموعه‌ای از وجیزه‌ها

- سرودهای محلی، مجموعه افسانه‌ها و آهنگ‌های مردم

- لبخند (جلد دوم) مجموعه افسانه‌های عامیانه

- ندا، مجموعه ترانه‌ها

- صد برگ، مجموعه سروده‌ها

- نگین الماس، مجموعه سروده‌ها

- ندای کودک مجموعه ترانه‌ها عامیانه برای کودکان

- جبران شکست، داستان

- فریب دوستانه، داستان

- دشلمه

- توضیحی بر ضرب المثلها

پاییز حنیفی در چهل و یک سالگی به شهادت رسید و در این مدت کمابیش یک دهه فرصت

یافت تا به تحقیق و آفرینش پردازد. آن گونه که از آثارش معلوم می‌شود او با چه عشق

بزرگی به کار نویسندگی می پرداخته است. این در حالیست که همیشه فقر، تهی دستی و

غضب حاکمان روزگار با او دست و گریبان بوده است.

از او آثار زیادی در زمینه نظم، نثر و پژوهشهای ادبی وجود دارد که آن شهید در زمان حیاتش

نتوانست آنها را به چاپ برساند. روانش شاد باد!

جلال نورانی

نام جلال نورانی با طنزنویسی افغانستان چنان پیوندی دارد که اساساً نمی شود بدون نام او

بحث طنزنویسی در کشور را مطرح کرد. او را می توان یکی از پایه گذاران طنزنویسی به

مفهوم امروزی آن در کشور خواند.

جلال نورانی به سال ۱۳۲۷ خورشیدی در شهر کابل به دنیا آمده است. او پس از آموزش های

دوره ابتدایی و لیسه در شهر کابل به سال ۱۳۵۱ خورشیدی از دانشکده حقوق و علوم سیاسی

دانشگاه کابل گواهینامه لیسانس گرفت است.

او هنوز دانشجوی دانشگاه بود که در حلقه های مطبوعاتی شهر کابل به حیث یک طنزنویس با

استعداد شناخته شد. بدون تردید این امر برای یک دانشجو و آن هم در افغانستان می توانست

موفقیت بزرگی به شمار آید. به گمان من نمایشنامه های طنزی جلال نورانی که در نخستین

سالهای دهه پنجاه از رادیو افغانستان پخش می گردید برای او شهرت زیادی در پی داشت.

در آن سالها برنامه‌های رادیو افغانستان در میان مردمان کشور شنوندگان زیادی داشت. از آن شمار نمایشنامه‌های رادیویی که جمعه شب‌ها انتشار می‌یافت یکی از سرگرمی‌های مهم و آموزنده برای خانواده‌ها بود.

اکثراً خانواده‌ها چه در شهرها و چه در دهکده‌ها جمعه شب‌ها غالباً ساعت ۹ شام به دور رادیوی خود حلقه می‌زدند و در یک سکوت لذتبخش به چنین نمایشنامه‌هایی که زیر زیگنال رادیو درام امشب ما انتشار می‌یافت، گوش می‌دادند.

با این همه در دهه شصت خورشیدی است که جلال نورانی طنزها و ترجمه‌های از طنزهایش را به گونه‌های مستقل انتشار می‌دهد. مشخصاً او زمانی که به سال ۱۳۶۱ خورشیدی پس از یک دوره آموزش چند ساله از اتحاد شوروی پیشین به افغانستان برگشت در ارتباط به طنزنویسی و ترجمه طنز به کوشش‌های جدی تری دست زد.

چنان که گزینه‌های طنزی "ای همو بیچاره گک اس" و "چه کنم عادتم شده" در همین سالها انتشار یافت. همچنان او در این سال‌ها طنزهایی را از منابع بلغاریایی ترجمه کرد که بعداً آن طنزها زیر نام "مربای مرچ" انتشار یافتند.

با این حال به پندار من بزرگترین کار جلال نورانی در زمینه ترجمه طنز همان کتاب "طنزهایی از چهار گوشه جهان" است.

"طنزهایی از چهار گوشه جهان" که نمی‌دانم نورانی چند سال روی آن کار کرده بود سرگذشت جالبی دارد و آن سرگذشت چنین است که این کتاب در یکی دو شبانه روز در

زمستان ۱۳۷۱ خورشیدی نایاب شد و حالا نورانی با وجدان راحت می تواند در ارتباط به آن بنویسد : نایاب.

یکی دو بار این جا و آن جا دیده ام که بعضی از شاعران و نویسندگان عزیز آن گاه که در پستی چهارم اثر تازه خود آثار گذشته خود را معرفی کرده اند در برابر آثار چاپ شده شان در دهه شصت در کابل نوشته اند: نایاب. چه معلوم که این دوستان به فحوای این شعر حافظ که: "زاهد از خنده می در طمع خام افتاد" و قتی شنیده اند که آثار گذشته شان در کابل یا پشاور دستیاب نمی شود به این طمع خام نیفتاده باشند که آن آثار چنان ورق زر دست به دست برده شده و نایاب گردیده است.

من از همین جا می خواهم به همه شاعران و نویسندگان ارجمندی که در دهه شصت در انجمن نویسندگان افغانستان کتاب چاپ کرده اند این مژده ! را بدهم که دوستان عزیز آثار همه شما نایاب شده است؛ اما نه به وسیله به اصطلاح "کرم های کتاب" بلکه به وسیله فاتحان انجمن نویسندگان افغانستان. اگر دوستان دیناری در کیسه دارید و نسخه منحصر به فردی لطفا آن آثار خود را تجدید چاپ کنید.

به هر صورت برگردم به ماجرای "طنزهای از چهار گوشه جهان."

یکی از روزها که به خانه برمی گشتم نگاهم از پشت آن پنجره بزرگ به درون دفتر رییس انجمن نویسندگان افتاد که حالا دیگر به خوابگاه فرمانده و یاران همدل او بدل شده بود.

روی میز رییس "طنزهایی از چهار گوشه جهان" را دیدم که چنان خشت هایی بدون هیچ گزافه‌ایی شاید به ارتفاع یک متر سر هم چیده شده بودند. اتفاقا پوش این کتاب رنگی شبیه به رنگ خشت پخته داشت. به کسی که در کنارم بود و به گمان غالب "حمید مهرورز" گفتم: امشب در چهار گوشه جهان طنزی باقی نخواهد ماند.

از سیمایش خواندم که هدف مرا دریافته است. گفتم مگر کتاب ها را روی میز ندیدی؟ مهرورز چند قدمی به عقب برگشت و دزدانه از گوشه پنجره به سوی میز نگاه کرد. گفت آ، امشب نوبت همو بیچاره گک است .

ما به تجربه دریافته بودیم کتاب های که روی میز یا در کنار بخاری قرار می‌گرفتند جز رفتن به کوره کتاب سوزی سرنوشت دیگری نداشتند.

به خانه که رسیدم هنوز "طنزهای چهار گوشه جهان" پیش نظر بود به خیالم آمد که نورانی به چهار گوشه بخاری می‌دود و ورقپاره های نیمسوخته‌یی را گردآوری می‌کند . فکر کردم که "مربای مرچ" خورده است که این همه بیتابی می‌کند. چشمش که به من می‌فتد می‌گوید: "چه کنم عادت شده" در این جا هم در چهار گوشه بخاری به دنبال طنز سرگردانم. می‌گویم این طنزها را گر به چه زبانی ترجمه می‌کنی؟ می‌گوید به زبان فارسی دری . می‌گویم حالا زبان رسمی درکشور که زبان آتش و دود است . تا چیزی بگوید می‌بینم که بخاری مترجم طنزهای چهارگوشه جهان را به زبان دود به طنزسیاهی ترجمه می‌کند و به چهارگوشه آسمان می‌فرستد .

فردا که به انجمن برگشتم روی میز کاملاً خالی بود. تعجب کردم که یک شبه چگونه این همه کتاب را سوختانده اند.

از این اثر نایاب نورانی که بگذریم از او دو کتاب دیگر به نام های "تئاتر کودک" و "تئاتر و مکتب" نیز انتشار یافته است.

شماری از طنزهای نورانی به زبان های روسی - آلمانی و بلغاریای ترجمه و انتشار یافته است. با این حال پس از آن که نورانی در دوران دکتر نجیب الله کشور را ترک کرد ظاهراً در مطبوعات برون مرزی کشور حضور گسترده یی نداشته است و شاید من به آثار تازه او بر نخورده‌ام.

به هر حال او را در طنزنویسی افغانستان می توان از شمار راهگشایان دانست و شاید یگانه کسی است که ظرف چند دهه گذشته با جدیت و مسؤولیت بیشتر به هنر طنزنویسی پرداخته است چنان که امروزه وقتی مسأله طنز در افغانستان مطرح می شود بدون تردید نام او نخستین نامیست که در ذهن ها بیدار می گردد.

ظاهراً نورانی در سالهای آوارگی اش نویسنده کم کاری بوده است. شاید هم او طنزهای تازه اش را در هفت صندوق آهنین قفل کرده است تا نشود که به سرنوشت "طنزهای چهار گوشه جهان" گرفتار آید.

هارون یوسفی

نخستین نوشته های هارون یوسفی را می توان پس از سال ۱۳۴۶ خورشیدی در مطبوعات شهر کابل پیدا کرد.

در آن سال ها که تازه هارون یوسفی به نویسندگی روی آورده بود بیشتر چیزهای می نوشت که در افغانستان به نام پارچه ادبی شهرت دارد.

به گمانم شماری از نویسندگان و شاعران افغانستان کار نویسندگی و شاعری را با نوشتن پارچه های ادبی آغاز کرده اند.

پارچه های ادبی هارون یوسفی بیشتر در مجله های "ژوندون" و "پشتون ژغ" که بعداً در دوره ریاست جمهوری محمد داود به "آواز" تغییر نام داد به چاپ می رسید.

هارون یوسفی زمانی که در صنف دوم دانشکده ادبیات دانشگاه کابل درس می خواند با استفاده از یک بورس آموزشی به اتحاد شوروی پشین رفت و در دانشگاه دولتی مسکو در زمینه ادبیات شناسی به آموزش عالی خویش ادامه داد.

زمانی هم که در دهه شصت خورشیدی به کشور برگشت در دانشکده ادبیات دانشگاه کابل کرسی استادی یافت و به تدریس مضمونی در ارتباط به تاریخ ادبیات غرب در سده بیستم پرداخت.

او در این سالها در کنار شغل استادی به امر طنزنویسی توجه بیشتری نشان داد و در همین سالها بود که نخستین گزینه طنزهای او زیر نام "عریضه میرزا صدف" به وسیله انجمن نویسندگان افغانستان انتشار یافت.

در سال های بعد هارون یوسفی گزینه دیگری طنزهایش را زیر نام "من ماندن والا نیستم" نیز آماده چاپ کرد. در این گزینه هشتاد طنز گردآوری شده بود. شماری از این طنزها در مطبوعات کشور انتشار یافته بودند؛ ولی بخش بیشتر آن طنزهای چاپ نشده نویسنده بودند. مثل آن است که این همآورد خواهی هارون یوسفی برای او آینده خوشی در پی نداشت چنانکه وقتی جنگهای تنظیمی در کابل آغاز یافت دیگر نه تنها آواز آوردگاه بیرون پریده بود؛ بلکه آن چه را که ظرف چند سال به نام "من ماندن والا نیستم" رشته بود انفجار راکتی در مطبوعه دولتی در ظرف چند دقیقه به پنبه سیاه بدل کرد.

در این زمان هارون یوسفی کشور را ترک کرده بود و کشتی سرگردان سرنوشت او سرانجام در ساحل خرم لندن لنگر انداخت و چه معلوم که چه نفسی راحتی کشیده باشد! به هر صورت هارون یوسفی در سال های پناهندگیش در لندن نیز از کار طنزنویسی به دور نمانده است. چنان که او در این سال ها طنزهایی را زیر نام "یادداشت های یک مسافر" آماده چاپ کرده است.

در جهت دیگر در این سال ها شماری از طنزهای او به زبان انگلیسی در لندن ترجمه شده است.

هارون یوسفی در دوران زندگی در مهاجرت در زمینه طنزنویسی گامی آن سوتر نهاده و به نوشتن طنزهای منظوم نیز پرداخته است.

او هم اکنون با شماری از نشریه های برون مرزی افغانستان در کشورهای غربی همکاری می کند. مشخصا تازه ترین طنزهای او را می توان در مجله آسمایی در آلمان _ جریده محبت در لندن _ فصلنامه فردا در سویدن و شماری نشریه های دیگر مطالعه کرد.

هارون یوسفی در زمینه ترجمه نیز کار های انجام داده است چنان که او غیر از ترجمه طنزهایی از منابع خارجی؛ شماری از داستان های نویسنده بزرگ روس "آنتوان چخوف" و بخشی از نمایشنامه های ((گولگول)) را از زبان روسی به فارسی دری ترجمه کرده است که این نمایشنامه ها به وسیله هنرمندان تیاتر افغانستان اجرا شده است.

رازق فانی

رازق فانی در دهه شصت خورشیدی زمانی به حیث یک طنزنویس شناخته شد که انجمن نویسندگان افغانستان گزینه طنزهای او را به نام ((آمر با صلاحیت)) انتشار داد. این اثر طنزی رازق فانی از بسی جهات قابل توجه بود و می شود آن را از شمار آثار طنزی مهمی به حساب آورد تا آن زمان در کشور به چاپ رسیده بود.

با این حال شهرت گسترده فانی در زمینه شعر این مجال را باقی نگذاشت که او بتواند به حیث یک طنزنویس شهرت بیشتری پیدا کند. او در اواخر دوره دکتر نجیب الله کشور را ترک کرد و هم اکنون در ایالات متحد امریکا زندگی می کند. بر بنیاد اطلاعاتی که وجود دارد علاوه بر تلاشهای ادبی دیگر طنزهمچنان یکی از مشغله های ذهنی فانی را تشکیل می دهد. با این حال تاکنون از او گزینه طنزی دیگری به چاپ نرسیده است.

فانی به سال ۱۳۲۲ خورشیدی در کابل زاده شده است. در رشته اقتصاد از کشور بلغاریا
دانشنامه فوق لیسانس دارد.

او هنوز نوجوان بود که به کار شعر و نویسندگی روی آورد. زمانی که به سال ۱۳۴۴
خورشیدی نخستین گزینه شعری فانی زیر نام ((ارمغان جوانی)) در شهر کابل انتشار یافت
او بیست و دو سال داشت.

همان نخستین گزینه نشان می داد که فانی از قریحه قابل توجهی در شعر و شاعری برخوردار
است. در این گزینه خاصا در ترانه ها و چهار پاره های آن می توان جلوه های از چگونگی
تصویرپردازی علامه اقبال لاهوری را مشاهده کرد.

دومین گزینه شعری رازق فانی ((پیامبر باران)) نام دارد که به سال ۱۳۶۵ خورشیدی به
وسیله انجمن نویسندگان افغانستان در شهر کابل انتشار یافته است.

با انتشار همین گزینه بود که فانی در افغانستان بیشتر به حیث یک شاعر غزل سرا شهرت پیدا
کرد. از فانی در سال ۱۳۶۳ داستان میانه یی زیر نام ((بارانه)) نیز در کابل انتشار یافته است.

طنز از دیدگاه قرآن:

طنز در قرآن، حکیمانه و بسیار ظریف بیان شده است:

مسئله ی طنز و بیان طنزانه در آیه های قرآنی، حکیمانه، حساس و ظریف است که باید با
احتیاط با آن برخورد کرد.

در بعضی از آیات قرآن، سخنان نغز و ظریفی به کار رفته که ما می‌توانیم با تفحص و تأمل بیش‌تری روی این آیه‌ها، لایه‌های پنهانی چنین طنزی را پیدا کنیم. مثلاً وقتی آیه «بشارت می‌دهیم به عذاب عظیم» را می‌خوانیم، می‌بینیم که معمولاً «مژده‌دادن» برای خبرهای خوشحال‌کننده است؛ در حالی که در این باره با ظرافت خاصی که مخصوص زبان قرآن است، ویژگی حکیمانه‌ای به معنای این آیه داده شده است.

تأثیر متون و تفاسیر قرآن در ادبیات ما، چه نثر و چه نظم، فراوان به چشم می‌خورد. به عنوان نمونه، شاعران و نویسندگان زیادی، از داستان «یوسف» بهره‌ی ساختاری و محتوایی برده‌اند. به طور کلی متون عرفانی و اسلامی ما چنان قدرتی دارند که ادبیات معاصر، بدون در نظر گرفتن آن‌ها، چه از نظر دید و بینش و چه از نظر قالب، نمی‌تواند بالندگی لازم خود را نشان دهد.

نویسنده‌ای مثل «توماس مان» در کتاب چهار جلدی‌اش با عنوان «یوسف و برادران» از قصه‌های قرآن و متون عرفانی ما استفاده کرده است به طوری که در مصاحبه‌ای گفته که در قصه‌ی «یوسف» شاخه و برگ‌ها، حذف و به موجزترین شکل بیان شده است و خواننده مجبور می‌شود تا خود، این جاهای خالی را پر کند. من با پرکردن این جاهای خالی، در واقع شاخه و برگ‌ها را به درخت چسبانده‌ام.

متون مذهبی و عرفانی در خلاصه‌ترین شکل، بیان شده‌اند و جای خالی زیادی دارند. برای همین است که می‌بینیم نویسندگانی چون «جان اشتاین بک» در «شرق بهشت» یا «جیمز جویس» در شاهکارش «اولیس» از این مفاهیم الهام گرفته‌اند. بهترین و عمیق‌ترین آثار ادبی معاصر ایران و جهان، ریشه در اساطیر و متون مذهبی و عرفانی دارند.

ارتباط طنز با دین:

شادی و نشاط، چه نسبتی با دین دارد؟ آیا دین شادابی را تقویت می‌کند یا سبب رکود و خمود آن است؟ با توجه به منابع دینی، یعنی قرآن و سیره پیشوایان معصوم، دین اسلام موافق نشاط و شادی بوده، علاوه بر آن که آدمی را از تنبلی رهانده، سرزنده و سر حال می‌سازد؛ البته این شادی، افراطی و تفریطی نبوده، بلکه درچارچوب نگاه تعدیلی قابل رهیابی است. توضیحات ذیل مدعا و پاسخ فوق را روشن و مدلل می‌سازد:

۱- هدف زندگی؛ بر اساس تصویر و تفسیری که اسلام از انسان ارائه می‌نماید، هدف، غایت، فرجام و آرمانی که اسلام برای بشر ترسیم کرده است، فقط خداست. هدف از زیستن آدمی در این دنیا، بازگشت مختارانه و آزادانه او به اصل خویش است و این عبارت از حرکت، صعود و بازگشت به سوی خداوند است. به بیان دیگر، انسان تنزل یافته، باید تلاش کند تا دوباره خود را پاک گرداند و در واقع در پرتو پیروی از انبیاء و ائمه (علیهم السلام) و عمل به

هدایت‌ها و تعالیم آنان است که آدمی می‌تواند به اصل خویش که همان حاکمیت روح توحید و خدایی شدن است، دست یازد .

۲- اسلام و نیازهای اساسی انسان؛ بهترین آیین‌ها آن است که با طبیعت آدمی و سازمان آفرینش او سازگار بوده، نیازمندی‌های طبیعی و فطری اش را برآورد؛ در غیر این صورت، نه قابل عمل است و نه می‌تواند آدمی را خوشبخت و سعادت‌مند سازد . تعالیم اسلام به دلیل توجه به این نیازها و متناسب بودنش با فطرت آدمی است که توانست از محدودیت جزیره‌العرب خارج گشته، جهان اسلام را در اقصی‌نقاط دنیا شکل دهد. به گفته علامه طباطبایی، اسلام، نه انسان را از نیروها غرایز و خواسته‌هایش محروم می‌کند و نه همه توجه را به تقویت جنبه‌های مادی معطوف می‌دارد؛ نه او را از جهانی که در آن زندگی می‌کند، جدا می‌سازد و نه او را بی‌نیاز از دین و شریعت به حساب می‌آورد .

۳- شادی و نشاط یک ضرورت و نیاز؛ از شادی تعاریف گوناگونی، مانند "احساس مثبتی که از حس ارضای پیروزی به دست "حالتی که در فرآیند نیل به علاقه‌ها در آدمی به وجود می‌آید" ، ارائه شده است . این پدیده هر چند از زوایای گوناگونی تعریف و تشریح شده است، ولی به اتفاق اندیشمندان یک ضرورت و نیاز اساسی انسان به شمار می‌آید؛ چه کسی را می‌توان یافت که مدعی باشد نیازمند به شادی نیست؟ اصلاً اساس جهان هستی و پدیده‌های آن به گونه‌ای طراحی شده‌اند که در آدمی شادی ایجاد کنند . بهار با طراوت، صبح پر لطافت، طبیعت با ظرافت، آبشارهای زیبا، گل‌های رنگارنگ، دیدار دوستان، ازدواج و پیوند دو انسان و

... ، همه شادی آور و مسرت خیز است . از آن جا که شادی، ناکامی، ناامیدی، ترس و نگرانی

را از آدمی دور می‌سازد، روان‌شناسان به ایجاد و تثبیت آن در انسان دستور اکید داده‌اند و این

همه حکایت گر این حقیقت است که شادی نیاز اساسی و ضروری می‌باشد .

۴- عوامل شادی و نشاط؛ باکندوکاو در نظریات و گفته‌های دانشمندان و متون معتبر، می‌توان

موارد ذیل را در زمره عواملی بر شمرد که حالت شادی و نشاط را در انسان پدید می‌آورند:

۱. ایمان . ۲. رضایت و تحمل . ۳. پرهیز از گناه . ۴. مبارزه با نگرانی . ۵. تبسم و خنده

۶. مزاح و شوخی . ۷. بوی خوش . ۸. خود آرایی . ۹. پوشیدن لباس‌های روشن . ۱۰. حضور

در مجالس شادی . ۱۱. ورزش . ۱۲. امید به زندگی . ۱۳. کار و تلاش . ۱۴. سیر و سفر

۱۵. تفریح . ۱۶. تلاوت قرآن . ۱۷. تفکر در آفریده‌های خداوند . ۱۸. صدقه دادن . ۱۹. نگاه

کردن به سبزه‌ها و

چهار چیز هر آزاده را ز غم بخرد

تن درست و خوی نیک و نام نیک و خرد

هر آن که ایزدش این چهار روزی کرد

سزد که شاد زید شادمان و غم نخورد

۵- اسلام و شادی؛ اسلام با توجه به نیازهای اساسی انسان، شادی و نشاط را تحسین و تایید

کرده است . قرآن که یکی از بهترین و مستحکم‌ترین منابع اسلام به شمار می‌رود، زندگی با

نشاط و شادی را نعمت و رحمت خدا تلقی فرموده، زندگی همیشه توام با گریه و زاری و ناله

را خلاف رحمت و نعمت خداوند داسته است . گواه این مطلب آیه قرآن است که می فرماید:

"فلیضحکوا قليلا و لیبکوا کثیرا؛ باید کم بخندند و زیاد بگریند" . شان نزول این آیه، این بود

که پیغمبر خدا - صلی الله علیه و اله - دستور صادر کرده بودند که باید تمام نیروهای قابل

برای شرکت در مبارزه علیه کفار و مشرکان که به سرزمین اسلام هجوم آورده بودند،

سیج شوند . عده‌ای با بهانه‌های مختلف از شرکت در این لشکر کشی خود داری کرده بودند و

از فرمان خدا و پیغمبر - صلی الله علیه و اله - تخلف کرده بودند؛ خداوند در قرآن می فرماید:

"لعنت خدا باد بر این کسانی که دیدند پیغمبر با انبوه مسلمانان به میدان نبرد می روند؛ اما باز

هم زندگی دوستی، آن‌ها را وادار کرده، از فرمان خدا و رسول تخلف کنند و بمانند . لعنت خدا

بر آنها باد و محروم باد این گروه از رحمت حق" و به دنبال آن، [به عنوان یک نفرین]

می گوید: "[این گروه نافرمان] از این پس کم بخندند و زیاد بگریند" . واضح است که نفرین

به صورت کیفر و مجازاتی است که همواره بر خلاف طبیعت و فطرت آدمی او را دچار عذاب

و رنج می سازد . این که خداوند آرزوی کم خندیدن و زیاد گریستن برای نافرمانان می کند،

حکایت از این حقیقت دارد که خنده به عنوان یکی از عوامل نشاط، امر طبیعی و فطری است

که خداوند می خواهد به عنوان کیفر، نافرمانان از این امر محروم باشند .

توصیفات قرآن در خصوص بهشت نیز حاکی از این واقعیت است که اسلام بر نشاط و شادی

مهر تایید نهاده است؛ زیرا باغ‌های زیبا، آب‌های زلال و روان، زیباترین بسترها، نرم‌ترین و

چشم‌گیرترین پارچه‌ها، برترین دیدنی‌ها و ... که قرآن در وصف بهشت ترسیم می کند، همه

جزء عوامل نشاط و شادی به شمار می‌روند و خداوند متعال برای شادکردن انسان‌ها بهشت را

این چنین قرار داده است .

قرآن در فراز دیگری، برخی عوامل شادی و نشاط را مخصوص مؤمنان دانسته است؛ "قل من

حرم زینة الله التي اخرج لعباده و الطيبات من الرزق قل هي للذين آمنوا في الحيوۃ الدنيا خالصه

يوم القيامة؛ بگو (در برابر کسانی که بسیاری از مواهب زندگی را تحریم می‌کردند) ای پیغمبر

چه کسی حرام کرده است زینت و آرایش و زیبایی‌هایی را که خداوند از درون طبیعت برای

بندگان بیرون کشیده؛ چه کسی حرام کرده است روزی‌های پاک و مواهب پاک را؛ بگو این

مواهب پاک و این زیبایی‌ها برای مردم با ایمان در همین زندگی دنیا و در زندگانی جاوید

آخرت قرار داده شده است . با این تفاوت که در این دنیا، زیبایی‌ها به زشتی‌ها آمیخته است؛

شادی‌ها به غم آلوده و آمیخته است؛ ولی در دنیای دیگر و در روز رستاخیز، این زیبایی‌ها و

این مواهب پاک، برای مردم با ایمان به صورت خالص وجود دارد."

این آیه به خوبی بیان‌گر این حقیقت است که اسلام به بهره‌مند شدن از زیبایی‌ها و مواهب

زندگی که در زمره عوامل نشاط آورند، اهمیت می‌دهد و آن را زیننده دین‌داران و مؤمنان

می‌داند .

معصومان - علیهم السلام - نیز - که مترجمان حقیقی وحی‌اند - بر این امر صحه گذارده‌اند

که به پاره‌ای از سخنان گرانسنگ آنان اشاره می‌کنیم :

۱- رسول اکرم صلی الله علیه و اله: "مؤمن شوخ و شاداب است"

۲- حضرت علی علیه السلام: "شادمانی، گشایش خاطر می آورد"; "اوقات شادی، غنیمت

است"; "هرکس شادی اش اندک باشد، آسایش او در مرگ خواهد بود".

۳- امام صادق - علیه السلام -: "هیچ مؤمنی نیست که شوخی در طبع او نباشد"; "شوخی طبعی بخشی از حسن خلق است".

۴- امام رضا - علیه السلام -: "کوشش کنید اوقات شما چهار زمان باشد; وقتی برای عبادت و

خلوت با خدا، زمانی برای تامین معاش، ساعتی برای معاشرت با برادران مورد اعتماد و کسانی

که شما را به عیب‌هایتان واقف می‌سازند و در باطن به شما خلوص و صفا دارند و وقتی را

هم به تفریحات و لذایذ خود اختصاص دهید و از شادی ساعت‌های تفریح، نیروی لازم برای

عمل به وظایف وقت‌های دیگر را تامین کنید".

در سیره معصومان، عنصر شادی آن چنان اهمیت دارد که علاوه بر تایید آن به بسترسازی،

زمینه‌سازی و ایجاد آن نیز توصیه شده است.

پاره‌ای از احادیث، علاوه بر دستورهای کلی در خصوص شادی و نشاط، دستور العمل‌های

خاصی نیز برای حفظ و پرورش این حالت مانند، پیاده‌روی، سوارکاری، غوطه‌وری در آب،

نگاه کردن به سبزه‌ها، خوردن و نوشیدن، مسواک کردن، شوخی، خنده و ... بیان می‌دارند.

چو شادی بکاهد، بکاهد روان

خرد گردد اندر میان، ناتوان

مرز شادی و نشاط؛ براساس هدف و فرجام زندگی، شادی و نشاط از دیدگاه اسلام دارای حد و مرز می‌باشد. محتوا و قالب شادی و نشاط و عوامل آن نباید با روح توحیدی و انسانی که دین اسلام مطرح کرده است، در تضاد و تنافی باشد؛ زیرا هر پدیده‌ای که انسان را از آرمان و غایت اصلی خویش دور سازد، به هیچ وجه مقبول اسلام نخواهد بود. بنابراین پدیده شادی و نشاط و عوامل آن به عنوان یک نیاز اساسی و ضروری تا حدی روا و مجاز می‌باشد که علاوه بر آن که مانع نیل انسان به هدف اصلی‌اش نگردد، بلکه در رسیدن به آن مددکار وی باشد؛ از این رو بسیاری از اندیشمندان مسلمان معتقدند: از آن جا که انسان در انجام هر رفتار ارادی، انگیزه و هدفی را پی می‌گیرد، شادی و نشاط به عنوان یک رفتار، از این قاعده مستثنا نبوده، هدف و انگیزه‌ای در آن دنبال می‌شود. در این پدیده، اگر انگیزه و هدف، حق و در راستای هدف اصلی زندگی آدمی باشد، این پدیده حق، مفید و سودمند خواهد بود و اگر انگیزه و هدف باطل در آن نهفته باشد و در برابر هدف اساسی زندگی انسان باشد، این پدیده، باطل و مضر خواهد بود؛ بنابراین می‌توان مرز شادی و نشاط را انگیزه و هدف آن دانست.

مزاح و شوخی که یکی از عوامل برجسته شادی است، اگر به سبک‌سری، بی‌شرمی و گستاخی پیامیزد، "هزل" نامیده می‌شود که در اسلام مطرود است و اگر به تحقیر و بدگویی و ناسزا آمیخته گردد، آن را "هجو" می‌خوانند و این نیز در اسلام نهی شده است و اگر شوخی درست از حد خارج شود و به بیهودگی یا زیاده‌روی بینجامد، باز از نظر اسلام عملی ناپسند خواهد بود؛ همان طور که امیرمؤمنان علی - علیه‌السلام - می‌فرماید: "هر کس بسیار شوخی کند،

وقار و سنگینی او کم می‌شود". امام صادق - علیه‌السلام - می‌فرماید: "زیاد شوخی کردن، آبرو را می‌برد".

خنده و تبسم که از عوامل دیگر نشاط و شادی است، باید صادقانه بوده، شخصیت آدمی را لکه‌دار نسازد. خنده از نظر اسلام، آن گاه مؤثر و مفید است که به شخصیت دیگران لطمه وارد نیاورد. خنده، با انگیزه آزردن، اهانت و تحقیر دیگری، حکم حرمت آزار شخص مؤمن را دارد و به شدت از آن نهی شده و حرام است. وقتی برای مؤمن، احترامی برتر از کعبه را بر شمرده‌اند، به خوبی روشن می‌شود که اهانت و تحقیر او، چه اندازه نکوهیده است.

قالب‌های نشاط و شادی و عوامل آن نیز باید در شان مقام انسان و آرمان‌های والای او باشد؛ زیرا گاه محتوایی مفید، در قالبی نامناسب نتیجه اثرگذاری را معکوس خواهد کرد و به همین دلیل در روایات، قهقهه از شیطان تلقی و تبسم بهترین خنده دانسته شده است. زمان و مکان نشاط و شادی نیز باید با آن متناسب باشد؛ زیرا اگر این تناسب برقرار نباشد، بسیار ناپسند و زشت خواهد بود. مزاح و بذله‌گویی در مراسم سوگواری و مکان‌های مقدس ناپسند است و در خصوص مکان و زمان خنده از رسول اکرم - صلی الله علیه و اله - نقل شده است: "کسی که بر جنازه‌ای بخندد، خداوند در روز قیامت پیش چشم همه، به او اهانت می‌کند و دعایش اجابت نمی‌شود و کسی که در گورستان بخندد، باز می‌گردد، در حالی که سختی بزرگی همانند کوه احد، برای اوست".

از آن چه در این فراز گفته شد، مشخص می‌گردد که پاره‌ای از روایات که به صورت مطلق یا مقید، شادی و عوامل آن را نکوهش کرده‌اند، ناظر به شادی، نشاط و عواملی است که از مرز و حدود شادی خوشایند از دیدگاه اسلام پافراتر نهاده‌اند و به افراط و تفریط در غلتیده‌اند و الا اسلام اصل شادی و عوامل آن را نه تنها ناپسند نشمرده است، بلکه آن را تایید و توصیه کرده است.

طنز از دیدگاه ائمه:

روزی رسول خدا با گروهی از مردم، درباره بهشت سخن می‌گفت. در میانه سخن فرمود: "پیر زنان را هرگز به بهشت، راهی نیست." صدای عمه پیر پیامبر بلند شد که: "ای رسول خدا! چگونه خداوند عادل مهربان به چنین ستمی رضا می‌دهد؟" پیامبر (ص) لبخندی زد و فرمود: "اندوه به دل راه مده! چرا که خداوند، پیران مؤمن را نخست جوان خواهد ساخت و آن گاه به بهشت، میهمان خواهد کرد." لبخند بر لب حاضران نشست.

شادی بخشی

اندوه و افسردگی را محصول توقف و محبوس ماندن روح، قطع داد و سندهای فکری-عاطفی، و فزونی وابستگی‌ها و مشغله‌ها شمرده‌اند. غم، بی‌زحمت و به رایگان به دست می‌آید؛ اما شادی، رایگان نیست و برای کسب آن باید کوشش کرد. برای شاد کردن انسان

اندوهگین نیز باید روح او را از حالت رکود بیرون آورد؛ جریانهای فکری-روحی او را شتاب بخشید؛ و او را تا جای ممکن، سبکبار کرد. شاید بر همین اساس است که از "شادابی" به عنوان نخستین اثر و فایده "ایمان مذهبی" یاد کرده اند. سیر طربناکی دائمی عارفان و اولیای خدا را در این دانسته اند که آنها هر روز و هر ساعت، در پی ارتقای علمی و اخلاقی خویش و جامعه خویش اند؛ امروز و دیروزشان یکی نیست؛ از آنجا که تعلقات کمتری در دنیا دارند، سبکبارترند و گرفتاری هایشان کمتر است؛ دیگر انسانها را دوست می دارند، پس به یاری آنها می شتابند؛ روابط ساده و صمیمانه‌ای با دیگران دارند و... خلاصه: چنان روح فعال و پرشتابی دارند که غم در آن نمی پاید و چون خاشاکی در دست موج، خواهد گذشت. پس باید پذیرفت که شادی پایدار، آسان به دست نمی‌آید و شادمانگی، نتیجه یک تلاش واقعی و آگاهانه است. بدین ترتیب، شاد بودن، هنر است و شاد ساختن، هنری بزرگتر؛ هنری که آموختنش وظیفه انسانی و اسلامی ماست.

شوخی

شوخی، سخنی است که لبهای شنونده را به لبخند باز کند و خنده - هر چقدر هم کم‌رنگ باشد-، حتی نیم خند و حتی خیال خنده، شگفتی مطبوعی به روح انسان می بخشد که غالباً با آرامش اعصاب و سبکی ذهن، همراه است. شوخ طبعی، خوشرویی و خوش سخنی را می

توان ساده ترین راههای شادی بخشی دانست. شوخی، روحها را شادمانه می کند و با آفرینش لبخند، انسان را و محیط را شادابی و خرمی می بخشد و کیست که شادی را نخواهد و در جستجوی نشاط و تازگی نباشد؟ امام علی (ع) می فرماید: شادمانی، گشایشِ خاطر می آورد. اوقات شادی، غنیمت است و هر که شادی اش اندک باشد، آسایش او در مرگ خواهد بود. در گفتار و رفتار بزرگان پیامبر گرامی اسلام که اُسوه نیکوی امت است و مبعوث شده است تا فضایل اخلاقی را کمال بخشد، با مردم، شوخی می کرد تا آنها را شاد کند و می فرمود: مؤمن، شوخ و شاداب است و منافق، اخمو و عصبی مزاج. هر که مؤمنی را شاد کند، مرا شاد کرده، و هر که مرا شاد کند خدا را شاد کرده است. هر که مؤمنی را اندوهگین سازد و سپس [برای جبران این خطا] جهان را به او ببخشد، این، موجب بخشودگی گنااهش نخواهد بود. یاران پیامبر (ص) می گویند: او بیشتر وقتها لبخند بر لب داشت؛ نرمخوترین و شاداب ترین و گشاده روترین مردم بود؛ هرگاه یارانش شعری می خواندند و می خندیدند، او هم لبخند می زد؛ بی صدا می خندید؛ گاهی در حال خنده، دندانهای آسیایش آشکار می شد؛ اما همیشه یادآوری می کرد که خنده زیاد، قلب را می میراند.

امام علی (ع)، جوانمرد اسلام و قهرمان عرصه های خطر، شوخ طبع بود و با مردم، بویژه در شرایط سختی و خستگی مزاج می کرد، تا آنجا که مخالفان وی، همین اخلاق او را بهانه کردند تا از حکومت، محرومش سازند. امام صادق (ع) در این موضوع، فرموده است: هیچ مؤمنی نیست که شوخی در طبع او نباشد و شوخ طبعی بخشی از حُسن خلق است. هر مسلمانی که

در برخورد با برادر مسلمان خویش او را شاد سازد، خدا را شاد کرده است. راغب اصفهانی (ادیب و طنز نویس قرن ششم هجری) می گوید: "مردم اگر شوخ طبعی نکنند، گویی در زندان اند" و آناتول فرانس (طنز نویس نام آور فرانسه در آغاز قرن بیستم میلادی) عقیده دارد که: "اولاد آدم از دو نعمت برخوردارند که بدون آن دو، روزگارشان جهنم می شد: اول، شوخ طبعی و دوم، مهربانی".

مرزهای شوخی

شوخی ممکن است مثل هر گفتار یا رفتار دیگری، از اعتدال خارج شود و به عملی غیر اخلاقی بدل گردد. به عنوان نمونه، ممکن است به سبکسری، بی شرمی و گستاخی بیامیزد که در این حالت، "هزل" نامیده می شود و یا به تحقیر و بدگویی و ناسزا آمیخته گردد که آن را "هجو" می خوانند. خردمندان و بزرگان دین و اخلاق، این هر دو صورت را ناشایست شمرده اند.

همچنین، گاه اتفاق می افتد که همان شوخی لطیف و شادی بخش هم از حد خارج شود و به بیهودگی یا زیاده روی بینجامد که در این صورت نیز کاری ناپسند خواهد بود.

یکی از صحابیان از رسول خدا پرسید: "آیا در اینکه با دوستان خود شوخی می کنیم و می خندیم، اشکالی هست؟" حضرت فرمود: "اگر سخن ناشایستی در میان نباشد، اشکالی ندارد".

هم ایشان در جای دیگر فرمود: "من شوخی می کنم؛ اما جز حق نمی گویم". امامان بزرگوار ما نیز در سخنان خود، به خوبی مرزهای شوخی را نشان داده اند: هر که مسخرگی بر او چیره آید، خردش تباه شود. دروغ را ترک گویند؛ چه شوخی و چه جدی اش را. خداوند، کسی را که در میان جمعی شوخی و بذله گویی می کند، دوست دارد، به شرط آنکه ناسزایی در سخنش نباشد. شادی، سه مرز دارد: وفاداری، رعایت حقوق مردم و هشیاری در سختی ها. پیشوایان ما بارها تذکر داده اند که: شوخی زیاد، آبرو، وقار، و احترام اجتماعی انسان را می برد و برای انسان، دشمن می تراشد. زیاده روی در شوخی، حماقت است. انسان کامل، کسی است که جدی اش از شوخی اش بیشتر باشد. همچنین سفارش نموده اند که بکوشیم شادی ما در دنیا هرگز به قیمت از دست دادن سعادت آخرت نباشد. سرمستی از گناه، به بدبختی و نابودی می انجامد. انگیزه های شوخ طبعانگرچه مردم، از بابت فراموشی غصه ها و غمها، پیوسته خود را وامدار ظرافتها و لطیفه گویی های طنز نویسان و بذله گویان روزگار دانسته اند و می دانند، اما کمتر کسی به فکر یافتن ریشه و انگیزه شوخ طبعی در این گونه افراد بوده است. با یک تحقیق ابتدایی شاید بتوان گفت که این جماعت، با یکی از علتها و انگیزه های زیر، به لطیفه گویی و فکاهه پردازی روی کرده اند: - شاید مقصودشان شاد کردن آدمهای غمگین و خسته و تهیدست یا امید بخشیدن به آنهاست! - شاید راه بهتری برای تسکین دردها و کاستن از رنجهای جامعه خویش نیافته اند! - شاید هدفشان ساده کردن سخنان دشوار و آگاهی دادن به مردم و آموزش نکته های اخلاقی است! - شاید از زیبایی

پیچیدن یک مطلب کاملاً جدی در پوشش یک شوخی ساده (که کاری است بس دشوار)، لذت

می برند! - شاید قصد بر ملا کردن زشتی ها و رسوا کردن بد کاران را دارند! - شاید تحقیر

متکبران و زورمندان را هدف گرفته اند!

- شاید نیتشان، انتقاد اجتماعی و تذکر دادن به طبقات مختلف جامعه است که خود را اصلاح

کنند!

- شاید با این سلاح به دفاع از فرهنگ، آیین، قوم، زبان و یا سرزمین خود برخاسته اند!

و چند "شاید" دیگر...؛ اما باید دانست که شوخ طبعان (بویژه نوابغ آنها) پیوسته در محیط و

جامعه خود، تأثیر گذار بوده اند و بسا که در مسیر روشنگری و خدمت انسانی خویش، ستم

دیده و محرومیت کشیده اند. اینان در هر حال و با هر انگیزه، روح ملت‌ها را شاد ساخته اند و

آرامش و امید را میهمان دل‌های مردم خویش نموده اند. آیا این، خدمت کوچکی است؟

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

Filename: Document1
Directory:
Template: C:\Documents and Settings\hadi tahaghoghi\Application
Data\Microsoft\Templates\Normal.dotm
Title: به نظر من کمدي، چه در شعر و چه در نثر و چه در هنر نمايش، به سه دسته اصلي
تقسيم مي شود: طنز، هزل و هجو
Subject:
Author: pc
Keywords:
Comments:
Creation Date: 3/22/2012 12:29:00 PM
Change Number: 1
Last Saved On:
Last Saved By: H.H
Total Editing Time: 0 Minutes
Last Printed On: 3/22/2012 12:29:00 PM
As of Last Complete Printing
Number of Pages: 67
Number of Words: 11,396 (approx.)
Number of Characters: 64,959 (approx.)